

دان اچو طبله عطار است خاموش و هنر نمای
نادان چو طبل غازی بلند آواز و میان تهی
سعده

۱۱

میرنوشت اسهنهای زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و تعبیرات هنروی

تألیف

آفای سید صادق گوهرین

نوشته

م. هنریار

اسفند ۱۳۴۸

چاپ محمدعلی علمی

کافر و مؤمن خدا گوید و لیک
در میان هر دو فرقی هست نیک
آنگدا گوید خدا از بهر نان
متقی گوید خدا از عین جان
سالها گوید خدا آن نانخواه
همچو خر مصحف کشد از بهر کاه
مولوی

معرفه شد امهفیاک زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و نعیرات هشتوی

تألیف

آفای سید صادق گوهرین

این رساله بشیفتگان و خدمتگزاران حقیقی زبان

و ادبیات فارسی آقدمیم میشود

خواهند گزین و گرایی

تصور نکنید انگیزه‌هایی از قبیل: کسب شهرت - جاه طلبی - فضل فروشی یا بدست آوردن نفع مادی یا انتقام‌جویی و کینه‌توزی و دیگر اغراض شخصی مرانگارش این رساله برانگیخته است.

زیرا نگارنده مسیر خدمتش بجز وزارت فرهنگ و محیط دانشگاه است و در حال حاضر در جایی انجام وظیفه می‌کند که بهیچوجه بالمور فرهنگی و منافعی که ممکنست از اینراه عاید اشخاص بشود از قبیل حق تألیف و یا تصحیح کتب وغیره سروکار ندارد. بلکه محرك من بسیار جمندتر و بالاتر از اینگونه مقاصد مادیست آنچه مرا بفرام آوردن این مختصر واداشته علاقه‌ای است که در هنگام تحصیل در دانشسرای عالی بزبان شیرین پارسی که مهمترین رکن ملیت ما بشمار می‌رود در من رسوخ کرده است.

آری زبانی که «بلغمی‌ها» و «بیهقی‌ها» بدان نشر نوشته و «فردوسی‌ها» و «مولوی‌ها» و «سعدی‌ها» و «حافظ‌ها» شاهکارهای جاویدان خود را بدان سروده‌اند، در عصر ما رو با احاطه‌اعجیبی می‌رود و در سراسر سقوط و زوال سیر می‌کند.

از اینرو وظیفه هر فرد می‌هن پرستی است که تاحد تو انبیه علل احاطه و منشاء سیر قهر ای آنرا بجوي و بهمه گوشزد کند تا همگر راهی برای جاوگیری ازین خطر احتمالی بددست آید. درین اوآخر که آثار معاصران را می‌خواندم کتاب «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» تالیف آقای صادق گوهرین که بقول خودش با «بضاعت مزاجات» آنرا فرام آورده بددست رسید پس از مطالعه آن بر من ثابت شد که این کتاب نمونه بارزی از احاطه زبان پارسی بشمار می‌رود و جای تاسف است که مؤلف آن با این پایه معلومات گروه گروه جوانان کشور را که امید آتیه مملکت هستند بطرف گمراهی سوق میدهد.

محرك حقیقی من برداشتن ماسک از چهره اینگونه استادان و نشانه‌داران قیافه حقیقی آنانست و بس.

یقین دارم خوانندگانی که ذحمت خواندن این رساله را برخود هموار کنند درخواهند یافت که با اینگونه تأییفات زبان شیرین ما پر تگاه احاطه نزدیک می‌شود و تصدیق خواهند کرد که فقط این انگیزه مقدس مرا باین خدمت ملی واداشته است. تاخواننده عزیز چگونه قضاوت کند.

بِسْمِهِ تَعَالَى

مقدمه

خدمت بکشور وظیفه هر فردیست که از مزایای مادی و معنوی میهن مقدس بهرمند میشود . بعقیده اکثر علمای اجتماع انسان در هر لباس و هر سمت و مقام که باشد و قیکه توانست بطریق شایسته از عهده مسئولیتی که باو واگذار شده برآید از همان راه بوطن عزیز خود خدمت کرده است بنابراین میهن دوستی و خدمت بکشور مخصوص دسته و طبقه معینی نیست . البته باید اذعان کرد که افراد از راه خدمت سر بازی و فرهنگ بهتر میتوانند دین خود را بزادگاه عزیز و میهن عالیقدر ادا کنند . در هر صورت هنگامیکه در اثر جدیت و یا تصادف شخص سمتی را احراز کرد باید با وجود آن بیدار و درونی بی آلایش در نهایت دلسوزی از عهده انجام دادن آن برآید و در تمام مرافق خدای بزرگ و توانا را حاضر و ناظر اعمال خود بداند .

اینچنان در سال ۱۳۱۲ با آقای گوهرین مؤلف محترم «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» در دانشسرای عالی آشنا شدم و پس از پیاپیان رسانیدن دوره تحصیلی در یک‌زمان خدمت سر بازی را با ایشان با تمام رسانیدم .

پیش‌آمد جنگ دوم جهانی مسیر خدمت مرا از وزارت فرهنگ تغییر داد لیکن آقای صادق گوهرین رشته تدریس را انتخاب کردند .

در سال ۱۳۳۱ هنگامیکه جهانیان میخواستند یاد بود هزاره این سیما فیلسوف عالیقدر ایرانی را جشن بگیرند . آقای گوهرین کتاب «حجۃ الحق ابوعلی سینا» را منتشر کرد . کتاب موصوف در ۵۰۰ صفحه بوسیله کتابفروشی ایران که در حال حاضر وجود خارجی ندارد چاپ شد و بقیمت یک‌صد ریال در دسترس خوانندگان قرار گرفت .

بدیهی است که من و سایر آشناهایان مؤلف از انتشار «حجۃ الحق» خوش وقت شدیم و این سرور وجود وقتی بنهایت رسید که شنیدم آقای گوهرین در ادبیات فارسی دکتر شده است و در نظر دارد پایان نامه دکتری خود را «تفسیر لغات و تعبیرات مثنوی» مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر و عارف معروف قرن هفتم هجری انتخاب کند .

ناگفته نماند که در خلال این مدت جسته و گریغته از این و آن می‌شینیدم که مطالب کتاب حجه الحق بوسیله دیگران تهیه شده است. گرچه بجز فصل پنجم یعنی مجموعاً ۲۶ صفحه آن که راجع نابوعلی سینا است و بقیه صفحات کتاب حشو وزوائد میباشد معدله تصور نمیکردم که دیگری در تهیه مطالب مؤلف کمک کرده باشد.

واما فرهنگ «لغات و تعبیرات مثنوی» مولانا که بقول خود مؤلف تئیجه زحمات دوازده ساله اوست در نوع خود بسیار مهم و بدین معنی است و از طرفی چون دانشگاه تهران دست بچاپ آن زده در وهله اول این توهمند بیش می‌آید که مؤلف آن کاری نو و ادبیانه عرضه کرده است.

آقای گوهرین بر شیوه ادبی و نویسنده‌گان مغرب زمین که در باره کتابهای علمی و ادبی رساله‌های تبعی تهیه و منتشر میکنند مبادرت بجمع آوری لغات مثنوی نموده است.

با وجودیکه مؤلف در صفحه چهار سطر ۱۹ مقدمه کتاب ادعای کرده است «لغات مشکل که عدم توجه با آنها معانی اشعار را مفهم و نامفهوم میکند». جمع آوری کرده است مانند فرنگ نویسان بطور اعم کلیه لغات عادی و پیش بافتاده مثنوی را تهیه کرده و بچاپ رسانیده است و بطوریکه در محل خود بادآوری خواهد شد، کتاب پراز اشتباه و آکنده از غلط‌های دستوری و لغزش‌های عربی و فقهی وغیره میباشد. بسیار حیرت کردم که چرا مؤلف بچنین کار خطیری دست‌زده است و هرچه بیشتر کتاب را مطالعه کردم بعلم غایی چاپ این فرهنگ مغلوط و پراز اشتباه کمتر بی‌بردم.

بدیهی است بادرج لغات عادی و خارج از مقصد «بطوریکه بعد اشاره خواهد شد» و بی‌نبردن باشتباهات و لغزش‌های فارسی و عربی بسهولت میتوان کتابهای «ضخم!» (۱) تهیه و تدوین نمود.

مؤلف اگر درست بزبانهای خارجی آشنایی میداشت با مراجعه کردن بفرهنگ‌های خارجی و دایرة المعارف‌های زبانهای فرانسه و انگلیسی مانند

(۱) مؤلف در چند جای مقدمه بجای کتاب قطعه و حجیم کلمه «ضخم» را بکار برده و بخيال خود ذهن خوانندگان را بعظمت تاليف متوجه ساخته است.

«لاروس قرن یستم» و همچنین کتاب «انسپکلمو بدیاف بریتانیکا.» و یا کتابهای دیگر از این نوع در میبایست که تهیه فرهنگ بگزبان با جم آوری لغات و اصطلاحات یک علم بخصوص که «لکسیولوزی» خوانده میشود تفاوت بسیار دارد.

فرهنگ زبان باید شامل کلیه لغات مخصوص همان زبان باشد، مانند: «برهان قاطع» و «لغت نامه دهخدا» و «فرهنگ فیضی» و «انتدرج» ... در زبان فارسی و فرهنگ لاروس ... در زبان فرانسوی والمنجد در زبان عربی و ... در صور تیکه سبک نگارش مثلاً لغات و اصطلاحات «شیمی و بافیزیک» و با یک کتاب بخصوص باروش تألیف فرهنگ یکزنگ بکلی تفاوت دارد و باید این فرهنگ اختصاصی از سلسله لغات و اصطلاحات همان رشته تعماز نکند و لغات مختلف رشته های دیگر داخل آن نشود.

مثلاً برای تهیه «لغات و تعبیرات مثنوی» باید از عناصر تشکیل دهنده آب که عبارتست از اکسیژن و هیدرژن صحبت بیان آید و یا اصطلاحات نظامی و ریاضی را در ضمن تهیه لغات مثنوی بی آنکه موضوع مربوط باشد نقل کرد و یا اینکه عبارات و لغات مخصوص رشته پزشکی را در آن افزود و با اینکه منازل قمر و یا بخش های فلکی را که در زمرة لغات نجومی محسوب میشوند در کتاب لغات مثنوی آورد بی آنکه هیچیک از معانی مذبور با شعر مورد استناد مطابقت کند. و بهمین جهت مؤلف در چند جای مقدمه بعای کتاب قطور و حجمی کلمه «ضخم!» را بکار برد و بخيال خود ذهن خوانندگان را باهمیت تألیف متوجه ساخته است.

این روزها که خوشبختانه وزارت فرهنگ در اجرای منویات شاهنشاه فرهنگ دوست و هنرپرور آموزش و پرورش را در کلیه نقاط کشور بسط داده است و در نظر است که مدارس حرفه ای در مرآکز شهرستانها و استانها افتتاح شود درین آمد که چنین کتابی بی انتقاد بماند. مخصوصاً هنگامیکه ملاحظه شد مؤلف در مقدمه کتاب خود را دست پرورده استاید و دانشمندان عالیقدر ایران مانند مرحوم علی اکبر دهخدا - حضرت استادی بدیع الزهان فروزانفر - سیاستمدار و دانشمند محترم جناب آقای علی اصغر حکمت قلمداد و چنین و آنmod کرده است که این استادان گرانایه

راهنمای او در تهیه کتاب حاضر بوده‌اند. از طرفی چون خود نیز مدتی افتخار شاگردی این استادان عالیقدر را داشتم و بدرایت و فهم آنان کماه و حقه واقعه دوراز جوانمردی دیدم که خوانندگان کتاب تصور کنند این اشتباهات و اغلاط با جازه قبلى این بزرگواران تدوین شده است.

شاید عده‌ای بگویند که این کار در صلاحیت شخصی چون نگارنده که هیچ ادعایی ندارد نیست البته خود بدین نکته اذعان دارم که دست یازیدن بچنین کاری خطیر درخور استادان ادب است. لیکن از این نکته نیز غافل نیستم که اکثر استادان دانشگاه و نقادان ادب یا از روی اغماض و یا از بیم زنجیندن اشخاص و یا از کثرت گرفتاری کمتر اوقات گرانبهای خود را معروف این قبیل کارها می‌کنند بنا بر این آنقدر که در توانایی خود سراغ داشتم بدینکار همت گماشتم اما کتاب بقدیم بی اعتبار و پراز اشتباه است که ندانستم از مقدمه و یا از متن شروع کنم.

در این انتها شایع شده که مؤلف بنابر تصمیم دانشگاه برای تدریس ادبیات عرفانی در دانشگاه‌لندن در نظر گرفته شده است. بر گذشته بر افتخار ایران افسوس خود را با خود گفتم ییگانگانی که ایران را وارث گنجینه ادبیات و یادگار فردوسی و سعدی و مولانا و صدھا شاعر خلاق معانی دیگر نمیدانند با مشاهده شخصی که سند بی‌سوادی و عدم مطالعه خود را در آثار گذشتگان از راه انتشار چنین کتاب بی ارزشی اهضای کرده است چه خواهند گفت. آیا سزاوار است باداشتن ادبی کم نظیری عالم‌آما عامدا بادست خود برسوابی کشود کمک کنیم. چاره را منحصر در این دیدم که نامه‌ای بجناب آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی استاد ورئیس معترم دانشکده ادبیات تقدیم و آقای گوهرین را آنچنانکه هست بدون ماسک معرفی کنم و رو نوشت نامه را برای اساتیدی که مؤلف للاف همکاری و برابری با آنان میزند بفرستم. بدون تردید چون جریان امر با آبروی کشور سروکار داشت نامه مورد توجه واقع شد و اعزام ایشان بمطالعه بیشتری موکول گردید.

برای اینکه خوانندگان این «وجیزه!»^(۱) از مضمون نامه مودد بحث

(۱) وجیزه از جمله لغاتی است که مؤلف آنرا برای تأثیرده‌جلدی که جلد اول آن در حدود ۴۰۰ صفحه است بکار برده است.

بی اطلاع نمانته متن آن در زیر درج میشود :

جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس هجرت م دانشکده ادبیات
چون بنده در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۵ در دانشسرای عالی افتخار شاگردی
آن سرور بزرگوار را داشتم بخود اجازه میدهم که چند دقیقه وقت گرانبهای
آن استاد گرامی را تلف نمایم .

از بد و تأسیس دانشگاه تا کنون بحمد الله اوضاع سیاسی کشور و ورود
متغیرین نتوانست خلی در ادار کان دانشگاه مخصوصاً دانشکده ادبیات وارد نماید
اصولاً بکی از افتخارات هر ایرانی دارا بودن گنجینه ادبیات از هزاران
سال قبل میباشد و زبان فارسی ما بقدری شیرین و جالب است که حملات خانمان
برانداز یگانگان در قرون ماضی نتوانست کوچکترین لطمہ بدان بر ساند
هنگامی که در ایران امثال فردوسی و عنصری و فرنخی با گفتن اشعار و
قصاید غرا و غزلهای دلنشیین افتخاری بر افتخارات ایران اضافه میکردند و
روح تازه در قالب ادبیات ایران میدمیدند کشورهای متفرقی امروز دنیادوره
بر بریت را طی میکردند زمانی که در قرون ۷ و ۸ هجری مولانا جلال الدین
رومی و سعدی شیرین سخن و خواجه حافظ و عراقی که امروز از مفاخر ادب
دنیا میباشند هنر نمایی میکردند از این پیدا داد جنگهای صد ساله میسوخت
آیا سزاوار است که این حسن شهرت و افتخار ملی با اندک عدم توجه از
بین برود .

بنده تصور میکرم با بودن جناب عالی در رأس دانشکده ادبیات ایران کوچکترین
لطمہ ای بعیشت ادب ایران وارد نخواهد شد ولی افسوس که شنیده میشود آقای سید
صادق گهرین قرار است بعنوان تدریس ادبیات ایران بانگلستان اعزام شود .
آقای گهرین در دانشسرای عالی حتی قادر بنوشتن یک انشاء ساده نبود
زیرا کوچکترین اطلاعی از دستور زبان فارسی و صرف و نحو نداشت . نامبرده
با جمع کردن چند جلد کتاب و عاریت دادن باین و آن خود را در زمرة اد با
و دوستداران کتاب جا میزد . روزی در یکی از نامه هایش کلمه «معظم له»
را «معزم له» نوشته بود وقتی با او ایراد شد این پیش‌وضع را حمل بر فراموشی
واز دستدادن حافظه نمود . در صورتی که هر طفل مکتبی میداند این کلمه

ارتباط با معلومات دارد نه با حافظه . حال بندۀ نمیخواهم بگویم چه کسی کتاب حجه الحق را نوشت زیرا نویسنده هنوز در قید حیات است و راضی نیست نامی از او در میان بیاید .

جناب آقای دکتر اگریم آن نبود که وقت گرانبهای جناب‌عالی بیش از این تلف شود ناگفتهایی را بیان میکردم که باعث حیرت هر خواننده میگردد . آیا رسوب‌های داخلی برای ما کافی نیست ؟ حتی بیگانگان نهم باید بدانند که افتخارات باستانی ایران رو بزوالت .

البته در صورتی که دانشگاه تهران پابند بحفظ آبروی خود و کشور نباشد بهترین انتخاب را نموده است .

موضوع دیگری که ذکر آن بیجا نمیباشد عدم احاطه آقای گوهربن بزبان انگلیسی است . ایشان در این مرحله بقدرتی بی اطلاعند که حتی یک عبارت انگلیسی را نمیتواند بینگلط بنویسد و تلفظ کند .

آیا صحیح است که چنین عنصری بعنوان شاخص ادب ایران برای اشغال کرسی تدریس ادبیات عازم انگلستان شود ؟ جای بسی تعجب است که برای اشغال این کرسی مثل سایر انتخابات دانشگاه مسابقه گذارده نشده است . مواد مسابقه را هم دانشگاه میتوانست بسیار ساده انتخاب کند مانند «صرف و نحو دستور زبان فارسی - قرائت و تلفظ زبان انگلیسی » تاسیه روی شود آنکه در او غش باشد انتہی .

اینک برای اثبات اینکه چنین کسی شایستگی اشغال کرسی تصوف در دانشگاه لندن را ندارد بطور ایجاز برخی از غلط‌های فاحش تألیف مزبور بنظر خواننده گان ارجمند میرسد :

نکته قابل توجه

پیش از این باره و نشان دادن برخی از اغلاط و اشتباهات مؤلف که بدست خود سند بیسواندی و عدم اطلاع خویش را از مبادی و مقدمات عربی و احادیث و علوم فقه و تفسیر در دسترس همگان قرار داده است خواهند گان ارجمند را بدین نکته مهم متوجه میسازم که این مدعی فضل و عرفان تألیف خویش را با سند محاکمی «ابتر» یا غیر «ذی بال» یعنی ناچیز معرفی کرده است.

زیرا در مقدمه بجای آوردن عبارت «**بسم الله الرحمن الرحيم**» یا ترجمه فارسی آن و یا عباراتی شبیه بدین مفهوم بذکر حدیث «کل امر ذی بال لم يبدأ به بسم الله فهو ابتر» اکتفا کرده و در نیافته است که اگر خود او هم از آوردن «**بسم الله الرحمن الرحيم**» غفلت ورزد تألیفش مشمول معنی همین حدیث خواهد شد و کتابی ابتر یا غیر ذی بال بشمار خواهد رفت. و این امر نشان میدهد که او یا معنی حدیث را درک نکرده و آنرا کور کورانه و برای فضلفروشی و حدیث دانی آورده است و یا این توفیق و فضیلت نصیب او نشده است که تألیف خود را بنام حضرت باری تعالی ییارا بد و غفلت و خود یعنی آنچنان براو چیره شده است که بجای توفیق یافتن بچنین سعادت عظیمی بدست خویش سند «ابتر بودن» کار خود را از راه نقل حدیث در آغاز کتاب اعلام داشته است و گرنه چگونه ممکنست کسی معنی حدیث را در یاد خود از زینت بخشیدن آغاز کتاب به «**بسم الله الرحمن الرحيم**» غفلت ورزد. بنابراین میتوان گفت همین عدم توفیق آنچنان ویرا در گرداب خبط و کجروی و اشتباه غوطه ور ساخته است که سرتاسر کتاب آکنده از اغلاط لنوی و صرف و نحوی و دیگر خطاهای شده است. زیرا در این تألیف ۳۴ صفحه‌ای به دوازده صفحه غلط‌نامه در آخر کتاب بر می‌خوردیم که بیشتر آنها مربوط به حرکات و اعراب کلمه‌های عربی و آیات قرآن مجید و احادیث است. در حالیکه اگر بدقت این تألیف عجیب! مورد مطالعه قرار گیرد ملاحظه می‌شود علاوه بر غلط‌نامه «کامل و مستوفی!» (۱) که آنرا هم بگفته خود مؤلف آقای دکتر یزد گردی تنظیم کرده است باز هم اغلاط فاحشی در کتاب وجود دارد که ما بیرون از آنها اشاره خواهیم کرد.

آیا چگونه ممکنست کسی اهل دانش باشد و «سیدی» را که هم اکنون زندانی است و نمیتواند از خود دفاع کند نشاند و اغلاط کتاب خود را بگردند

(۱) این تعبیر در چند جای کتاب برای پراهمیه ساختن غلط‌نامه بکار رفته است و ما نیز اغلب این ترکیب را برای توصیف غلط‌نامه دنبال آن ذکر کرده‌ایم

او بیندازد (۱) و اگر مؤلف بصرف و نحو عربی آشنایی میداشت چنین کار خطیری را که اساس تألیف ایشان بشمار نمیرود بهده دیگری واگذار نمیکرد آنهم کسیکه بقول خودش اطلاعاتی نداشته واورا فریفته است.

پیداست که عذر بدتر از گناه مؤلف درآوردن اغلاظ اعراب و معنی آیات و احادیث خود بهترین دلیل بر بی اطلاعی او از قواعد صرف و نحو است و خدعاً مزورانه و کودگانه دیگر مؤلف آوردن اسمی متجاوز از یک مقصود بیست کتاب مهم عربی و فارسی بعنوان مآخذ است. درصورتیکه مسلم است اگر مؤلف توانایی براستفاده از چنین کتبی میداشت، هرگز اشتباهات بزرگ و غیرقابل گذشت در تألیفش دیده نمیشد.

مهمنترین دلیل دیگر براینکه وی از کتب مزبور استفاده نکرده اینست که در متن کتاب مطالب را بدون ذکر مآخذ آورده و همانطور که در مقدمه بادآور شده است با آنکه آقای دکتر معین بایشان تذکر داده‌اند چنین روشهای خارج از سبک فرهنگ‌نویسی است، بیهانه اینکه نیمی از کتاب بهمین شیوه چاپ شده متعدز گردیده و همین امر گواهی صادقت که مؤلف بطور غیر مستقیم اعتراف کرده که از سبک تألیف اینکه کتب اطلاعی ندارد و آقای دکتر معین در وسط کار اورا بروش صحیح تألیف یعنی ذکر مآخذ در ذیل هر شرح واقف ساخته‌اند.

همانطور که تذکر داده شد گذشته از این مطالب چون مؤلف قادر نبوده است جمله‌های عربی ماخوذ از قرآن و احادیث را شخصاً تصحیح کند باین و آن متول شده و پس از آنکه مشاهده مینماید تها بنتهم کردن «سید گمنام» خوانندگان قانع نمیشوند ناگزیر دست نیاز بطرف دکتر بیزد گردی در از میکند و در نهایت ناجوانمردی علت مغلوط بودن کتابرا بایشان نسبت میدهد تامسولیت لوث شود و اشخاص دیگری بغیر از مؤلف شریک اشتباهات و لفسش‌ها شناخته گردند. گرچه بادعای مؤلف غلط‌نامه تهیه شده در آخر کتاب بطور «کامل و مستوفی!» تنظیم و در دسترس خوانندگان قرار گرفته است. لیکن در خلال سطور خواسته است از زبر بار بی اعتبار بودن کتاب شانه خالی کند.

(۱) مقصود از این سید گمنام! آقای حائزی نیاست. که زمانی از معاشرین نزدیک و دوستان عصیمی او بود. آقای گوهرین بهمین علت که سید گمنام «در لباس علم کارا هل دنیا میکرد» با او طرح دوستی ریخت و تصور میکرد که روزی همین سید گمنام! اورا بمقامات عالیتری خواهد رسانید و در هر محفل و مجلسی از توصیف و تعریف او خودداری نمیکرد. و اینکه تألیف از چاپ بیرون آمده و مشحون از اشتباهات است برای تبرئه خود و قیحانه همه خطاهای را بگردان او انداخته است.

ادعای مؤلف نسبت به تهیه کتاب

آقای گوهرین در صفحه چهارمقدمه چنین مینویسد :

«در مورد جمع آوری لغات مشتوی دیگران نیز سعی و کوشش‌هایی نموده‌اند و رسالتی در این زمینه برای آینده‌گان بیاد گار گذاشته‌اند ولی آن رسالات را نقایص بیشمار است تا آنجا که میتوان گفت بعضی از آنها مفید فایده و راه برنده بمقصود نیست. در اغلب آن رسالات لغات از لحاظ نوع استعمال و کیفیت ترکیب از یکدیگر تفکیک نگردیده و شواهدی از مشتوی و سایر گوینده‌گان که میان نحوه استعمال لغات باشد آورده نشده است. و بطور کلی بسیاری از لغات فاقد شرح و توضیحات لازم است ... فرهنگ حاضر علاوه بر آنکه فاقد آنسه و نسیان‌ها و سهل‌انگاری‌های بدل‌لاتی که ذکر خواهد شد دارای مشخصات و امتیازاتی است که آنرا از سایر کتبی که در این موضوع برشته تحریر درآمده است متمایز مینماید. فرهنگ حاضر که شاید سال‌ها در تهیه و ندوین آن جهود کوشش شده است شامل تمام لغات مشتوی معنوی نیست. زیرا اگر میخواست کل لغات آن کتاب مسند طاب را جمع آوری کند علاوه بر اینکه فاید تی بر آن متصور نبود مجلداتی ضخم مانند سایر کتب لغت تهیه میشود. در اینجا سعی شده است لغات مشکل کتاب که عدم توجه بآنها معانی اشعار را بهم و نامفهوم میکند و یا لغاتی که سر اینده اشعار در معانی خاص بکاربرده است ... آورده شود. معانی هر یک از این لغات بادقت و موشکافی بسیار تعیین و از نوع زبان آورده شده است :»

حال بیرونی ادعای مؤلف پرداخته میشود. خواننده‌گان گرامی در صفحات این رساله در خواهند یافت که تاچه حد این‌مه ادعای مؤلف مقرن بحقیقت است !

بامطالعه کتاب خواننده بخوبی در می‌باشد که هیچ‌آیه با حدیث و یا

عبارت عربی از اشتباه و خطأ خالی نمیباشد . گرچه خود مؤلف بدین موضوع اذعان دارد لیکن کتاب بقدری مغلوط و نادرست تهیه شده که همه مطالب بی اعتبار جلوه میکند سایر این یا هیچ «دقت و موشکافی» برای تهیه کتاب بکار نرفته است و یا اینکه مؤلف با نداشتن اطلاع در موضوع کتاب وقت خود را بیهوده تلف کرده است .

سبک نگارش مقدمه صرفنظر از اغلاط املایی و انشایی و مراعات نمودن زمان افعال و گاهی هم حذف یسورد آنها تلفیقی از یکمشت کلمات و عباراتیست که مؤلف آنها را از کتب ترقانی جمع آوری نموده و بدون ذکر کردن مأخذ بنام خود جازده است .

مثلًا در صفحه «دوم مقدمه» مؤلف چنین آورده است .

« با تاییدات حضرت و همت مستوران قباب عزت و عنایت و اصلاح صفا و صفت ... توفیق رفیق راه شد . » پیداست که اینکو نه ترکیبات ماخوذ از کتب متقدما نست که مؤلف عینا آنها را حفظ کرده و نه تنها در این مقدمه از آنها استفاده کرده است . بلکه در مقدمه رسالات دیگری که قبل از چاپ رسانیده همین عبارات را با جزوی تغییر آورده است .

چنانکه مؤلف چندی پیش یکی از حکایات منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار را در رساله ای بنام «شیخ صنعنان» چاپ کرده و در دسترس خوانندگان قرارداده است ، در صفحه سیمین رساله همین عبارت را بالند کی تغییر مانند کودکان دبستانی بدین صورت درآورده . «ارجوا که بهم مستوران قباب عزت و عنایات کامله مردان کامل ...»

با توجه به عبارات بالا و عباراتی نظیر «واز همان زمان که این عنقای مقصودها از کوه قاف عنایت پریدن گرفت و پا بعرصه وجود و شهود نهاد ...» و «مشتاقان جمال حقیقت را که از ظلمات دریای هستی بکشتی اجتهاد عبور مینهایند .» و همچنین در ظلمات هوی و شهوت از گمراهی و بی راهی نجات بخشید .» بسهولت کشف میشود که مؤلف منشائی را نفهمیده و نسنجیده حفظ

کرده الفاظ و عبارات دیگران را بدون درک معانی درغیر موضع له در تألیفات خود بکار میبرد.

حال گذشته از نوشتن اغلاطی مانند «بی راهی» که مطمئناً مؤلف معنی آنرا در نیافته والا آنرا «بیراهی» ضبط میکرد. اگر عربی میدانست و قادر بود چنین ترکیبات و عباراتی بوجود آورد. هرگز بعداز کلمه «ارجو» که متکلم وحده از فعل مضارع (رجو : رـجـو) و ناقص واوی است الفجمع نمیگذاشت و «واو اصلی» را با «واو علامت جمع» اشتباه نمیکرد.

با اینکه نظیر این اشتباه در چند جای کتاب تکرار شده است نگارنده ابتدا تصویر میکرد این اشتباه از جمله اغلاط چاپی است. تا چندی پیش در پشت کتابی که یکی از دوستانش اهدا کرده بود با قلم خود «ارجو» را «ارجوا» نوشته بود. انوقت در یافتم که «تا کجاش رسیده است پایگاه علوم.» چندی پیش که جناب آفای تقی زاده دانشمند محترم میفرمودند که جوانان در مدارس بجای آموختن زبان خارجی باید زبان مادری خود را درست بیاموزند شاید خبر نداشتند حتی بمحیط دانشگاه هم عناصری که پارسی نمیدانند بعنوان استاد زبان و ادبیات فارسی نفوذ کرده اند.

در اینجا این سؤال پیش میاید کسی که مقدمات زبان عربی را نمیداند و حتی قواعد ساده زبان فارسی بر او مجهول است بچه جسارت بروش مقدمان و دانشمندان نامی کلمات عربی را آنهم بغلط و درغیر جای خود استعمال میکنند بهتر نبود بجای نوشتن «ارجو» جمله امیدوار است و یا مثال این مفهوم را یادداشت میکرد که باعث رسوای خود نگردد.

اساساً بکار بردن اینگونه کلمات از دانشمندانی چون مرحوم علامه قزوینی که پیوسته در ادبیات عرب متوجل بودند و بجهة سادگی شرچندان توجهی نداشتند مستحسن بود، لیکن قلمبه نویسی و آوردن نشر متکلف در عصری که ساده نویسی یکی از ارکان مهم ادب بشمار می رود آنهم از طرف کسی که بیادی زبان آشنایی ندارد شایسته نمیباشد.

از طرف دیگر مؤلف در مقابل آنگونه عبارات عرق‌خانی مطنطن و مجمع گاهی عبارات مبتذل و پیش با افتاده ای که سراپا غلط است و

ساخته قلم سحر آفرین ! خود اوست بدین شکل می‌آورد که هر خواننده زادچار حیرت و در غین حال دچار خنده می‌نماید .

«اما از همان ابتدا و شروع بکار انجام این مقدمه را ...» (صفحه سه مقدمه) و یا «و اغلب تمیز این‌گونه لغات ...» (صفحه هفت مقدمه) .

درجمله اولی «انجام» را بجای انجام دادن و در جمله دومی «تمیز» را بجای تمیز دادن استعمال کرده است. البته این اشتباهات از نوع عدم دقت و سهل‌انگاری نیست بلکه ناشی از بی‌ایگی و نداشتن اطلاع مؤلف از عربی و فارسی است زیرا نویسنده محترم کلمه انجام فارسی را مصدر عربی فرض کرده و بی‌آنکه کلمات (انجام) و (تمیز) را با مصدر «دادن.» ترکیب کند کلمه را بجای مصدر بکار برده است . از این قبیل اغلاط در چند جای مقدمه و متن کتاب دیده می‌شود .

همچنین در صفحه سیزده مقدمه و در صفحه ۶۹ کتاب این جملات جلب توجه می‌کند .

«بدون رفع نفیصه‌های فوق الذکر ...»

« در متنی این کلمه علاوه بر معنی **فوق الذکر** بمعنی ...» اگر آنکه دقت شود ملاحظه خواهد شد که استعمال کردن کلمه **فوق الذکر** آنهم در سطر نخست صفحه کتاب شایسته شخصی که داعیه استادی دانشگاه را دارد نیست همچنین ذیل کلمه امانت در صفحه ۲۷۲ مینویسد : «در ادبیات فارسی این کلمه که ماخوذ از قرآن کریم است اغلب بمعنی **فوق الذکر** آمده است.» در صورتیکه فوق صفحه فقط «ج انى» ضبط شده است .

خواننده بامطالعه مقدمه و ادعای پوج مؤلف مبنی بر اینکه بکایک این لغات از نظر استادانی مانند «شادر و ان ده خدا - آقای بدیع الزمان فروزانفر . جناب آقای حکمت» گذشته است، تصور می‌کند که استادان مزبور برای مؤلف محترم جواز استعمال این گونه لغات را صادر فرموده‌اند . زیرا در چند جای مقدمه بشیوه مزورانه‌ای شانه خود را از ارنکاب اشتباهات خالی کرده و کلیه خطاهای و حتی تصحیح کتاب را بگردان دیگران انداخته است .

در صفحه (چهارده مقدمه) برای تعریف از حضرت مولانا و قدردانی از سر اینده متنی کلمه «انسان فریب» را که مرادف باعوم فریب و حیله کار

میباشد آورده است.

«حقا اثری عجیب و معجونی انسان فریب از خود بیاد کار گذاشته است.»
دانشجوی تازه کار که آشنایی باحوال مولانا نداشته باشد باخواندن
این عبارت تصویر میکند که مولانا مانند مؤلف قصد فریب و گمراهی مردم
را داشته است.

با وجودیکه آقای گوهرین ادعا نموده لغات مشکل و دور از ذهن
مشنوی در کتاب فرهنگ تفسیر شده است. از آوردن لغات ساده برای اینکه
«مجلداتی ضخم!» در اختیار خوانندگان قرار دهد. خودداری نکرده است
مانند کلمات ساده زیر:

آب - آبایستاده - آب چشم ریختن - آب حیات - آب حیوان -
آبزندگی - آبخور - آبدست - آبریز - آب را تیره کردن -
آبرفتن - آبزدن - آب شدن - آبگینه - آتش - آتش زنه -
آتشکده - آخر زمان - آزادی - آستین گرفتن - آسمان پیمودن
آشامیدن - آلت - آلوودگی - آمدن - آموخته - آواز - آواز - آواز -
آوردن - آویختن - آئینه - اختر - اخبار - از جارفتن -
از جاشدن - از جوی جستن - از راه بردن - از سر بیرون گردن -
از کار رفتن - اسباب شادی - اشکراندن - اشناختن - افراشتن -
افراشته - افروخته - افسانه - انتظار - انتشار - انقام - انقام -
انداختن - اندرون - اندوختن - اندوخته - اهل - اهل دعا -
اهم صورت - اهل قبور - اهل کار - افسردن - اسم - اسم علم -
اسم مشتق - اسماء. وبسیاری دیگر از لغات عادی که در هر کتاب فرهنگ
یافت میشود بعنوان لغات مخصوص مشنوی و «مشکل» و «مبهم» ضبط شده است.

مؤلف در مقدمه اشتباهات و غلط هایی مرتکب شده که نه تنها شایسته
یک نویسنده و یک استاد دانشگاه نیست بلکه هیچ دانش آموزی معجاز نیست
در مقالات و حتی در انشاء مدرسه این گونه اشتباهات را بکار برد.

اینک چند قفره از اغلاط دستوری برای جلب توجه خوانندگان
ذکر میشود.

اغلاط دستوری

الف- دز زبان فارسی امروزی نوشتمن (تای مدور عربی (ة) مر سوم نیست و بطوریکه در کتب دستور زبان فارسی ضبط است نوشتمن «تا» بصورت مدور حتی غلط محسوب میشود. و باید از آوردتن آن در مکاتبات خودداری نمود. مثلا «جهت» را جهه و «کفايت» را کفاية نوشتمن صحیح نمیباشد. مؤلف در صفحه هشت مقدمه در سطر دوم چنین آورده است.

«جهه رفع این توهمن ...» نویسنده اصولا با این مطالب توجهی نداشت و برای اینکه خودرا دچار مخصوص و گرفتار انتقاد کنند گان شماید، بعضی از اوقات در یک صفحه هردو «تا» را بکاربرده است.

در صفحه سه مقدمه (در سطر ۱۳) آورده است: «باین بضاعت هز جات که از علم و معرفت ...» اینا در همان صفحه (سطر ۳۰) «چون پای ملخ بسلیمان بردن وبضاعت هرجاهه بحضورت عزیز آوردنست...» البته ما داخل این مقوله نخواهیم شد که اساسا جمله دومی عینا از کتب متصرفین بدون ذکر مأخذ نقل شده است همچنین کلمه «منتها» را در جایی با «الف» و درجای دیگر بالف مقصوره «منتمی» نوشته است.

صفحه پنج مقدمه «... کتابی واحد در آورده منتهی هر دسته از لغات...» صفحه هشت مقدمه «شعرای پارسی زبان دیده میشود. منتها چون آثار بسیاری .

ب) جدا نوشتمن کلمات هر کب

نویسنده بدون رعایت اینکه باید کلمات مر کب متصل نوشه شود. اکثر این نوع کلمات را جدا نوشته است.

در صفحه دو سطر ۱۷ بیکران را «بی کران» نوشته است.

«صفحه سه سطر ۱۱ نیکبختی را «نیک بختی»

«صفحه پنج سطر ۹ علیحده را «علی حده»

«صفحه نه سطر آخر غزل سرایی را «غزل سرایی»

«صفحه یازده سطر ۳ دسترسی را «دسترسی»

«صفحه سیزده سطر ۱۳ غلط گیری را «غلط گیری»

«صفحه سطر ۱۵ اسپاسگزاری را «سپاس گزاری»

«صفحه سطر ۱۴ راهدان را «راهدان»

در صفحه ۶ متن کتاب «آتشخو» را «آتش خو» ضبط نموده است

همچنین در صفحه دو که کلمه «بی راهی» را جدالنوشه مورد استعمال ازرا نیز صحیح نتوشته است زیرا مؤلف این کلمه را عطف بر کمراهی آورده در صورتیکه منظور وی «بی راهه روی» و کجروی است والا بی راهی را بمعنی «بی راهه روی» آوردن صحیح نیست.

ج آوردن عطف تفسیری

آقای گوهرین چه در مقدمه کتاب و چه در متن بتقلید از مقدمان عطف های تفسیری زیادی بکار برده است در صورتیکه در ادبیات معاصر این شیوه فقط در خطابه و سخنرانی معمول است اما در نوشنی کتاب و انشاء با مقاله این رویه بکلی مردود میباشد واکثر حمل بر خودنمایی میگردد.

اینک برای اعلام چند نمونه ذکر میشود:

ربایین واژه‌هار	صفحه یک مقدمه سطر ۱۴
شرح و تفسیر	صفحه دو سطر ۱۳
غور و بررسی واستقصاء	«بنج» سطر ۴
تحقيق و تدقیق و فحص	«هفت» سطر ۲۰
سرو و نسیان	صفحه چهار سطر ۱
شیوه و سبک و سیاق	صفحه ده سطر ۶
نادر و غریب	صفحه ده سطر ۱۹
دوری و مهجوری	صفحه ده سطر ۱۰
غور و بررسی	صفحه بازده سطر ۲۰

د) بکار بردن همزه بجای یا

در دستور زبان فارسی مخصوصاً اخیراً در کتابهای ابتدایی کلاس پنجم و ششم توصیه شده است که حتی المقدور شاگردان از بکار بردن همزه بجای (یا) احتراز نمایند. مثلاً کلمه دانانی ناصحیح و «دانایی» درست است. لیکن نویسنده بهیچوجه این رویه را مراعات نموده و گاهی هم در وسط کلمات بجای یا همزه بکار برده است. مثلاً بجای دلایلی - کوششایی - خطایی - غزلسرایی «دلایلی - خطایی - غزلسرایی» ضبط کرده است (صفحات چهار - بنج و هفده مقدمه).

اگر مؤلف بکتب عادی دستور زبان و کتابهای ابتدائی که توسط وزارت فرهنگ انتشار یافته مراجعه میکرد دچار چنین خطاهایی نمیشد .
ر) مطابقه دادن صفت با موصوف .

امروزه در زبان فارسی نویسنده‌گان و مؤلفان از مطابقت دادن صفت با موصوف بشیوه زبان عرب اجتناب میکنند زیرا در زبان فارسی علامت مؤنث و مذکور یافت نمیشود و همچنین صفت با موصوف مطابقه ندارد. از این و آوردن ترکیباتی مانند «کتب منقوله»، «دقتهای لازمه» (صفحه سیزدهه مقدمه) درست نیست بخصوص بنظر میرسد که مؤلف در نیافته است چون دقتهای جمله فارسی است نباید موصوف آن مؤنث آورده شود.

س) در صفحه نه از مقدمه در سطر ۱۶ چنین نوشته شده است: « به مین
جهت نخواسته است بعبارت پردازی و قافیه اندیشی پردازد . » علاوه بر اینکه
بکار بردن پردازی و پردازد از زیبایی عبارت میکاهد مؤلف ابدآ بر وی
خود نباورده است که ترکیب قافیه اندیشی مأخوذه از همنوی مولاناست
وحتی اشاره ای هم با آن نکرده است .

قاویه‌اندیشم و دلدارمن گویدم مندیش جز دیدارمن . همچین در اغلب صفحات عبارات مشهور و مخصوص نویسنده کان سلف و عرفای بزرگ در مقدمه آمده و ابدأ اشاره‌ای بمالذ اصلی نشده است در صورتیکه اگر میخواست از شیوه استادان پیروی نماید هنگامیکه در سطر اول صفحه ده ترکیب «صدسینه سخن» را مینوشت اشاره بغل معروف مولانا «صدسینه سخن دارم زان شرح دهم یانه ». میگرد همانصور که استاد فروزانفر در «سخن و سخنواران» و در سایر کتابها این شیوه مرضیه را دنبال کرده‌اند . والا جمع آوری چند عبارت رطب و یابس و دزدیدن مضامین و عبارات ازین و آن کسی را به مقام نویسنده‌گی و استادی نمیرساند .

ش) مؤلف در مقدمه با وجود یکه اغلب عبارات را از کتب دیگر آن تقل کرده توانسته است آنها را مطابق قواعد دستور زبان تلفیق کند و این روش حاکی از آنست که وی از قواعد زبان فارسی بیگانه است.

مثلا در چند جای مقدمه برای «مرجع جمع» <ضمیر مفرد>

آورده است - مانند این عبارت :

«بس از جمع آوری این لغات ... ناگزیر شدم که آنرا بصورت مجلدی علیحده درآورم .» مؤلف برای «لغات» که جمع است ، ضمیر اشاره «آنرا» که مفرد میباشد . آورده است . (صفحه هشت مقدمه سطر ۱۲)

(ص) حذف افعال برخلاف قواعد زبان :

همانطور که قبل توجه داده شد رچند جای مقدمه . کلمه «انجام» بجای «انجامدادن» بکاربرده شده . (صفحه سه سطر ۵) «اما از همان ابتداء شروع بکار انجام این مهم را در حدود بضاعت خود نمیدید .» همچنین آوردن کلمه تمیز بجای «تمیزدادن .»

«واغلب تمیز اینگونه لغات .» (صفحه هفت سطر ۱۹ .)

در صفحه پنج مقدمه سطر یک مینویسد : «معانی هریک از این لغات بادقت و موشکافی بسیار تعیین و از حیث نوع زبان ... مورد غود و بررسی واستعضا قرار گرفت ..»

دراین عبارت قسمت دوم فعل مرکب تعیین که باید «شد» با «گردید» باشد ، بقینه «گرفت» حذف شده و چنین حذفی که از جنس فعل مذکور نیست نادرست میباشد . گرچه با توجه به عبارات یاد شده در بالا و دیگر موارد ، نویسنده . انجام - تمیز - تعیین را بجای افعال کامل بکاربرده و مسلماً خود در نیافته است که چنین حذف ناروا بی را در عبارات بکاربرده است و نیز در صفحه ۵۰ باین جمله بر میخوریم «این مقاله .. ترجمه و بطبع رسم بدده است» که حذف جزء فعل مرکب ترجمه غلط است .

ط) حروف ربط مکرر .

مؤلف درا کثر عبارات مقدمه حروف ربط زایدی بکاربرده و مرتب اشتباه شده است «هر چند که عرضه کردن این و جیزه ...» صفحه سه سطر ۱۹

که اساساً حرف ربط «که» در این عبارت زاید و کلمات : «هر چند عرضه کردن» کافی است . وازا این نوع حروف زاید در مقدمه زیاد دیده میشود .

ط) جمع بستن کلمات

مؤلف اغلب در جمع بستن کلمات قوانین و قواعد دستور (بان فارسی را رعایت نکرده مطابق دلخواه خود کلمات را جمع یا مفرد میآورد .

مثال در بعضی از صفحات کتاب گاهی کلمه مفرد به کلمه جمع عطف شده است. در صفحه چهارده مقدمه این کلمات دیده میشود: پست و بلندیها - روز و شبمان - نشیب و فرازها گویا مؤلف میخواسته کلمه پستی را با بلندی بیاورد همه کس میداند کلمه پست با پستی فرق بسیار دارد. مراد از پستی و بلندی چنین خوردگیهای زمین یعنی کوه و دره میباشد و هنگام جمع بستن میشود پستی ها و بلندیها. و از نظر رعایت قواعد دستوری نمیتوان هنگام جمع یکی را مفرد و دیگری راجم آورد - همچنین روز و شبمان و یا روزان و شب هردو از نظر رعایت قواعد زبان نادرست میباشد و صحیح آن روزان و شبمان است.

و نیز نشیب و فرازها و یا (نشیبها و فراز) هردو نادرست است زیرا بنا بر آنچه در بالا گفته شد هردو را هنگام جمع بستن باید جمع آورد یعنی نشیبها و فرازها. مگر آنکه هردو کلمه بصورت یک کلمه مرکب در آمده باشد و موارد مذبور از آن قبیل نیست.

مطابقه عدد با محدود

مؤلفهم در مقدمه وهم در چندجای کتاب عدد را بامحدود مطابقت داده است.

در چندجای کتاب منجمله در صفحه ۲۰۶ ذیل کلمه «اصبعین» چنین آورده شده است. «مفسرین این کلمه را در این بیت عبارت دانسته‌اند از دو صفات جمال و جلال حق تعالیٰ .»

در اینجا نویسنده تصور کرده است چون عدد دو جمع است صفت را باید صفات آور در صور تیکه هیچ فارسی‌دانی مرتکب چنین اشتباهی نمیشود. عدم توجه به معانی حقیقی و مجازی و باز نشناختن کنایه و مجاز و استعاره از یکدیگر

با وجودیکه در مقدمه مخصوصاً مؤلف تذکر داده است معانی حقیقی و مجازی و کنایه و استعاره از هم تفکیک شده. در متن کتاب مشاهده میشود که اغلب این معانی را بایکدیگر مخلوط کرده و نشان نداده است که کدامیک بطور کنایه و کدام بمعنای مجازی بکاررفته است.

مثال «آب در جوی داشتن». «صفحه ۱۳ از یکطرف علامت «اختصاری م» که علامت مجاز است در جلو آن ذکر شده و از سوی دیگر

لینویسد: کنایه ازداشتن...» خواننده باید بکمک اصطلاح بمعنی حقیقی بی بردن همچنین در ذیل «آب راتیره کردن» صفحه ۱۴ از یکطرف معنی حقیقی کلمه آمده و از سوی دیگر مینویسد: «بین دویا چند نفر نفاق افکنند» و معنی اخیر را مجازی میداند زیرا علامت «م» که همان نشانه مجاز است بعد از جمله ذکر شده است و خواننده مانند خود مؤلف نمیداند کدامیک مجاز و کدام کنایه است.

در ذیل «آب زندگی» صفحه ۱۵ هم معنی حقیقی وهم علامت مجازی بودن کلمه وهم کنایه از محبت و عشق ضبط شده است بی آنکه معانی از هم تفکیک شوند و با شاهدی برای هر کدام یاورد. دربرابر کلمه «آب شدن» صفحه ۱۷ هم علامت (م) وهم معنی حقیقی کلمه وهم کنایه از شرمنده شدن ذکر گردیده است بی آنکه برای معانی مورد ادعا اشعاری از مشنوی ذکر شود.

نظیر این گونه اشتباها در ترکیبات و لفاظ زیر دیده میشود.

«ابله شدن»	صفحه ۱۸	«آب محمود جلیل»	صفحه ۱۹
«آب روغن»	صفحه ۲۰	«آب و گل»	صفحه ۲۱
«آب روان گردیدن»	صفحه ۲۳	«آتش در پنهان افتادن»	صفحه ۲۷
«آنار قدیم»	صفحه ۳۳	«آنار قلم»	صفحه ۳۴
«آخر زمان»	صفحه ۳۷	«آدمی خوش مشام»	صفحه ۴۰
«آستین بر دامن حق بستن»	صفحه ۴۶	«آشا»	صفحه ۵۱
«آفتاب بگل پوشیدن»	صفحه ۵۷	«اخت حلق»	صفحه ۱۲۳
«از جاشدن»	صفحه ۲۵۶	«از جوی جستن»	صفحه ۱۵۵

وقس علیهذا و بهمین دلایل مؤلف فرنگ حاضر را بهتر و مفیدتر از سایر فرنگها میداند
افعل التفضيل و صيغه مبالغه!

در صفحه ۱۱۹ کلمه احکم را ((صيغه مبالغه) از حکم بمعنی حکم کشند (ترین)) خوانده است. در صورتی که این کلمه افعول التفضيل از فعل حکم یعنی حکم است عجیبتر اینکه برای تایید کلمه احکم آیه ۸۴ از سوره مبارکه هود «انت احکم الحاکمین» را بعنوان شاهد آورده است.

اگر مؤلف اندکی دقت و با به کتاب صرف و نحو مراجعه میکرد

با این مطلب برمیخورد که کلماتی مانند احکم، افهم، الیق و اشجع که بروزن افعل میباشند همه افعال التفضیل هستند نه صیغه مبالغه همچنین در صفحه ۲۴۱ نوع افصح را بیان نکرده است.

الف مقصوره :

در صفحه ۲۴۸ مؤلف کامه «اقصی» را اقصاء، ضبط کرده و در نیافته است که «الف مقصوره» در آخر کلمات بشکل (یا) نوشته میشود و آن الف مددوه است که پس از الف همزه‌ای با خر آن افزوده میشود.

استعمال کلمه و حرف بجای یکدیگر

با وجودیکه در دستور زبان فارسی قبل از هر چیز تعریف حرف و کامه بیان شده است مؤلف که استاد دانشگاه است؛ بین ((کلمه)) و ((حرف)) فرقی نمیگذارد.

در صفحه ۳۶۵ در تفسیر حروف مقطع ((الم)) مؤلف چنین مینویسد: ((الف. لام. همیم – ترکیبی است از چند کامه...)) و در غلط‌نامه هم ذکری از این اشتباه بیان نیامده است. چیزیکه بر توجه خواننده میافزاید ذکر ((تفسیر ابوالفتوح رازی و امام فخر رازی :)) در همان صفحه است و این میرساند که همیشه میخواهد اشتباه خود را بگردان دیگران بیندازد.

عرض کردن بجای عرضه کردن

در صفحه هشت مقدمه سطر آخر مؤلف با وجود فراهم آوردن غلط‌نامه که بقول خودش ((کامل و مستوفی !)) است باز هم ((عرض کردم)) را بجای ((عرضه کردم)) آورده است. بدین شرح.

((بس از اتمام این فرهنگ آنرا بحضور جذاب آقای میرزا علی اصغر حکمت استاد محترم دانشگاه عرض کردم .))

همچنین در صفحه ۲۷۱ ذیل ((امانت)) در ترجمه آیه ۷۲ سوره احزاب ((انا عرضنا .)) را بجای ((ما عرضه کردیم)) امانت را ((ما عرض کردیم)) نوشته است. در صورتیکه میان عرضه کردن و عرض کردن از لحاظ لغوی تفاوت بسیار است و بکار بردن اولی بجای دویمی و یا بالعکس غلط بارزی محسوب میشود.

بدون شک قبل از انتشار این کتاب هیچکس باور نمیکرد مؤلف تا

این درجه در کار بیدقت و دو علم و ادب یمایه باشد والا چگونه ممکن است
چنین کتابی که حاوی یک سلسله اغلاط و اشتباهات گوناگون است بعنوان یک اثر
بدیع از طرف صاحب آن منتشر گردد و متوقع باشد با انتشار این کتاب و
نظایر آن در زمرة نویسندهان محسوب شود.

باز نشناختن پساوندهای فارسی در کلمات عربی

مؤلف پساوندها و ضمایر فارسی را در آخر کلمات عربی تشخیص نداده
و کلمه را رو به مرفته یک لغت عربی دانسته است مانند جنتان و استان
صفحه ۸۳ - آیسان جمع آیس صفحه ۸۴ استان (انس + نان فارسی)
(صفحه ۳۰). (راجم باین کلمات در جای خود توضیحات کافی داده خواهد شد).

تشخیص ندادن همزه از الف

در قسمت دوم کتاب پس از «آ» قسمت «الف» ضبط شده در
صور تیکه میباشد «همزه» بنویسد.

بدیهی است مؤلف نمیداند که «الف» به اول کلمات در نماید زیرا الف
همیشه ساکن است و حرکت ندارد.

ضبط کلمات

مؤلف در ضبط کلمات که مهمترین قسم کتاب را تشکیل میدهد بعلت
عدم اطلاع از زبان عربی دچار اشتباهات بزرگی شده و حتی در غلط نامه
«مستوفی!» هم توانسته است آنها را تصحیح کند. مثلاً گاهی
اساساً حرکات کلمه را ذکر نکرده - چون «ابدال» «ابراج» (ابر) (اپرشن)
و غیره و گاهی حرکت را بغلط ضبط نموده است «او باش» «آیسان»
و گاهی هم ضبط کلمه ناقص آمده از قبل «اترحا» «اتقوا» «اتقیا»
«اکرموا» - ((اجابت)) - ((اجنحه)) - ((احکم)) - ((اختیال)) -
((اخسنو)) - ((ادکن)) - ((ادند)) - ((ادهم)) - ((ارجعی)) - ((ارسان))
((ارکبوا)) - ((ارنی)).

در کلمات بالا فقط حرکت حرف اول ذکر شده است.
همچنین حرکات لغات زیر که باشکال مختلف خوانده میشود ضبط
نشده است.

اتجاع - اجتراء - اجتناب - احتیجاب - احتراق - احتراف

احتساب - ارتحال - احتیال - احقاد - اجتبای - ارتجاج - احوالی - اخبار
اختلال - ارتعاد - اخشم - اخی - اخیار - ارض الله - ارضی - ارتفا.

همچنین در سراسر کتاب در تقلیل آیات قرآن مجید و احادیث نبوی
و دیگر امثال و جمله‌های عربی ضبط واعراب کلمات را با شباه و غلط تقلیل
کرده و بعراط میتوان گفت حتی یک آیه و جمله عربی خالی از لفظش نیست . و با
اینکه این کتاب تیجه دوازده سال زحمت اوست حتی دوازده جمله عربی را
نمیتوانسته است صحیح ضبط کنند و با اینکه چند نفر مصحح برای تنظیم غلط‌نامه زحمت
کشیده‌اند باز هم غلط‌نامه «نه کامل و هم مستوفی» است و حق هم با مصححین بوده است
زیرا اگر میخواستند اغلاط کتاب را آنطور که باید تصحیح کنند یا غلط‌نامه
((ضخم‌تر)) از کتاب میشد - یا اینکه میباشد از نو کتاب دیگری تدوین کنند .
برای نمونه فقط بذکر چند مثال اکتفا میشود :

ذیل «آب حیوان»	«آیه ۱۹ سوره یوسف»
«آب مبارک»	«آیه ۹ سوره ق»
«آب معین»	«آیه ۳۰ سوره ملک»
«آتش»	«آیه ۱۱ سوره اعراف»
«آتش عاشق»	«حدیث ان المؤمن»
«آتش موسی»	«آیات ۲۹ و ۳۰ سوره قصص»
«آخر و هن»	«ضبط حدیث»
«آزار»	«حدیث من اذانی»
«آش»	«حرکات حدیث»
«اخت»	«آیات ۲۲ و ۳۳ سوره انفال»

و بدینگونه اغلاط در سایر صفحات کتاب نیز بکرات میتوان برخورد.
برای اجتناب از اطاله کلام از نام بردن تمام اشتباها و لفظ‌ها در
موردا حادیث و آیات قرآن خودداری میگردد . لیکن در ضمن بحث در بعضی
از لغات بضبط غلط کلمات نیز اشاره خواهد شد .

ترجمه آیات و احادیث

در ترجمه آیاتیکه ذیل لغات بعنوان شاهد آورده شده جمله‌هایی تحت‌اللفظی نقل گردیده که بهبودجه با معانی اصلی عبارات عربی و آیات آسمانی قرآن همچند تطبیق نمیکنند و چون از تفسیر دانشمند معروف ابوالفتوح رازی که در مقدمه و در چند جای دیگر بآن اشاره شده است مؤلف نتوانسته استفاده نماید گویا از چند کتاب فارسی چون حیوة القلوب و برخی از قرآن‌های چاپ معمولی که زیرنویس فارسی دارند ترجمه‌ها را نقل کرده است. بدین‌جهت است که ترجمه آنها بهبودجه نمیتواند قابل اعتماد باشد و بهمین‌علت است که اکثر آنها نامفهوم و مخالف اصل نوشته شده است.

علت اینست که تفسیر رازی برای بزرگان قوم و فقهاء دانشمندان و اهل اصطلاح نوشته شده است و برای فهمیدن و درک معانی این تفسیر اطلاعات قبلی مبسوطی لازم است و استفاده از آن برای مبتدیان و نوآموزان عربی خالی از اشکال نیست.

کسبکه ((عرض کردن)) را بعای ((عرضه کردن)) بکار برد و ((ارجو)) متکلم وحده مضارع را ((ارجوا)) بنویسد و کامه ((احکم)) را که افعل التفضیل است ((صیغه مبالغه)) بداند چگونه ممکنست از تفسیر ابوالفتوح رازی که یکی از شاهکارها در نوع خود میباشد استفاده نماید.

البته در صفحات آتی با نقل آیات و احادیث و آوردن ترجمه‌های مؤلف، خوانندگان بصحت گفتار مایه خواهند برد.

چیکوئنگی تهیه لغات:

مؤلف در صفحه ۴ کلمه «آب» را که از افات بسیار ساده است و در کلیه فرهنگهای عمومی یافت میشود بعنوان لغت مشکل مثنوی تفسیر کرده و متأسفانه از عهده تفسیر این کلمه ساده‌هم بر نیامده است.

در ذیل «آب» چنین آمده است «فا . مابعی است شفاف بی طعم و بو که مرکب است از عناصر مختلف» که دو عنصر اصلی آن اکسیژن و هیدروژن است ..

۱ - عبارت «بی طعم و بو» نادرست و صحیح آن «بی طعم و بی بو» است.

۲ - لزومی نداشت که «مخالفه» را با عناصر تطبیق دهد بلکه آوردن ترکیب «عناصر مختلف» در نثر امر و زبرات بتر و متداول تر میباشد.

۳ - آب فقط از دو عنصر اکسیژن (۱) و هیدروژن (۲) تشکیل یافته است . و یا باصطلاح شیمی از دو ملکول (۳) هیدروژن و یک ملکول اکسیژن ترکیب شده است و فرمول شیمیابی آن چنین میشود H_2O (۴) و آبی که بجز این دو عنصر عناصر دیگری داشته باشد آب غیر خالص با آب مضاف است. در اینجا بهتر بود مولف از تشریح این کلمه از نظر علمی صرف نظر مبکر و بهمان معنی ادبی نارسا که معمول به اوست اکتفا مینمود که در شعر مثنوی مورد نظر است و وارد در معقولات دیگر نمیشد .

در صفحه ۵ در مقابل «آب آب» چنین آمده است «فا . م . بصورت اضافه خوانده شود . آبی که هر موجود زنده‌ای از آن بوجود آید، چنانکه

در قرآن مجید آمده است و جعلنا من الماء كل شی حی .»
معنی این آیه شریقه این است که «هر چیزی را از آب زنده گردانیدم .» ذات و هویت خدا . خدای تعالی .

معلوم نیست چرا مولف این آیه را ذیل کلمه آب نیاورده زیرا همانطور که از مفهوم آیه استنباط میشود هر چیز از آب زنده است . نه از «آب آب» و اگر مقصود جز این بود وهمه چیز از آب آب زنده میشد . در آیه شریقه ضمیر «نا» را که مراد حضرت باری تعالی و یا «ذات و هویت خدا» است چیکونه باید تفسیر کرد ؟

در صفحه ۳۱ - برای معنی کردن . «آتش موسی» مینویسد .

«فا + ع . م . ق .» یعنی «فارسی + عربی . مجازی . قرآن» حال معلوم بست از چهرو «آتش موسی» مجاز قلمداد شده . آیا آتش مجاز است یا موسی .

(۱) Molecule (۲) Hydrogène (۳) Oxygène

(۴) فرمول وطرز ترکیب اکسیژن و هیدروژن چنین است :



در صورتی که بر طبق اظهارات مولف خداوندان آتش حقیقی موسی را ماموز نمیکند . پس هم آتش و هم موسی معنای حقیقی استعمال شده‌اند سپس آيات ۳۰ و ۲۹ سوره مبارکه قصص را ترجیه میکند و مینویسد :

«پس چون بسر آورد موسی مدت را روان شد با اهل خود ملاحظه و کرد از سنت طور آتشی را گفت مر اهل خود را در نگ کنید . بتحقیق من ذریافتمن آتشی را شاهد آوردم شمارا از آن چیزی با پاره‌ای را از آتش شاید شما گرم شوید + پس چون آمد آنرا نداشته شد از کناره وادی که سمت راست بود در بقه بر کت داده شده از درخت آنکه ای موسی بتعقیق منم منم خداوند پروردگار جهانیان .» پس از آن چنین می‌آورد «رجوع کنند بسفر خروج باب ۱۹۰ و ۲۰۰ و فرق آن کریم سوده طه از آیه ۸ تا ۱۴ و سوره قصص از آیه ۲۹ تا ۳۶ و قصص من القرآن ص ۱۴۲ و حیوة القلوب ج ۱ ص ۲۵۲ با اینکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات مشتوی تهیه شده است . مؤلف برای اینکه زحمتی بخود نمهد و بکتب تفسیر مراجعه نکند خواسته را به توراة ر حیوة القلوب حواله داده است . اگر خواسته میخواست بکتابهای دیگر مراجعه کند مطالعه تفسیر لغات مشتوی برایش چه ضرورت نداشت ؟ در صورتی که اگر بتفسیر ابوالفتوح زاری و یا تفسیر مبیدی «کشف الاسرار» مراجعه و چند کلمه از حکایت موسی را نقل میکرد خواسته از گمراهی نجات مییاف .

مسلم است که این عبارات بهم چیز شبیه است جز عبارت فارسی . همانطور که قبل از اشاره شد این ترجمه‌ها از یکی از تفسیرهای فارسی نقل شده است بی‌آنکه مأخذان در ذیل ترجمه آورده شود . این عبارات مانند ترجمه مبتدیان علوم دینی است که تازه بمدرسه وارد شده‌اند و مثلاً کلمه «قد» را «هر آینه به تحقیق .» ترجمه مینمایند . البته بر خواسته که عبارات شبیه کتب تفسیر مهم را با ترجمه‌های مؤلف مقابله نمایند و تشخیص واستنباط یک استاد ادبیات را ارزیابی کنند . آیا شایسته است که استاد ادبیات فارسی عبارت «پس چون آمد آنرا نداشته شد .» را بجای معنی بکی از آیات قرآن در کتاب خود نقل کند آیا میتوان گفت جمله «بعده بر کت داده شده ...» عبارت فارسی است ؟

البته تهیه و تدوین «کتب ضخم !» با چنین عبارات نامفهوم و پراز اشتباه بسیار کار ساده‌ایست .

بطوریکه ملاحظه میشود . مؤلف با آوردن نام یکصد و اندي مجلد بعنوان مأخذ . حتی اشاره‌ای بشان نزول آیات و بعثت حضرت موسی ؟ پیامبری در کتاب نکرده است . اگر خواسته با آیات قرآن آشنا نباشد از

ترجمه ایکه بوسیله مؤلف نقل شده نمیتواند استنباط کند که مثلا آبا کلمه طور، کوه است - بیابانست دریا و یا چیز دیگری میباشد . در صورتیکه هر فردی که با کتب مذهبی سروکار داشته باشد . کوه طور را که در بیابان سیناست ، والواح در آنکوه برای حضرت موسی ع فرستاده شد ، شنیده است اینجاست که خواننده یقین پیدا میکند که ذکر اسمی تفسیرهای مختلف عربی و فارسی خود بمنظور خودنمایی و فریبکاری است .

در صفحه ۳۸ کتاب کامه «آخر وهن» را که اول آن همزه مفتوح است» الف تصور کرده و در قسمت «آ» آورده است . یعنی بعد از کامه آخر و اول چنین آمده است :

«آخر وهن -» - «عر . ح» «بکسر خا . در پس بگذارید آنها را «زنها» در بیت زیر ماخوذ است از حدیثی که ابوهریره روایت کرده است» آخر والنساء حيث آخر هن الله . «زنها را در صفت آخر گذارید از اینجابت که خدای تعالی آنها را در پس گذاشته است .» این حدیث باین صورت هم نقل شده است آخر وهن حيث آخر هن الله .

راخر وهن مرادش نفس تست کو باخر باید و عقلت نخست در اینجا مؤلف محترم «آخر وهن» را که اول آن همزه مفتوح است غلط آورده و کلمه را «آخر وهن» خوانده است و معلوم نیست چگونه شعر مولانا را از نظر وزن با جمع شدن (آ) و تشدید فرائت کرده است . در صورتیکه اگر نویسنده میتوانست شعر مولانا را درست بخواندو با پایه عربی صحیحی داشت در میافات که این فعل از «آخر - یوخر - تاخیر ا» باب تفعیل است و «آخر وهن» فعل امر آن میباشد . و «آخر» از باب مقاوله نیامده است اگر هم بگوییم این ضبط از جمله اغلاظ چایی است باید سؤال کرد پس چرا در قسمت آ چاپ شده است . بنابراین این لغتش از عدم اطلاع مؤلف بزبان عربی است (۱)

(۱) اصل حدیث بنحوی که میگویند از ابوهریره صحایی نقل شده چنین است که حضرت رسول ص بهنگام تحریم خمر فرموده است 'الخمر جماع الائم والنساء حبایل الشیطان وحب الدنيا راس کل خطنه .» یعنی شراب جمع همه گناهانست و زنها دامهای شیطان و دوستی دنیا سرآمد هر گناه « و بعد اضافه فرمودند که هنگام کزاردن نماز زنها را در صوف موخر اندازید از آنجهت که خداوند در ذکر ایشان را موخر فرمود . «آخر والنساء حيث آخر هن الله .» کلمه (آخر وهن) در شعر مورد استشهاد مؤلف که از حکایت «سوال موسی از حق تعالی در سر غلبه ظالمان» نقل شده در تمام کتب مثنوی بافتح همزه و کسر و تشدید خاء ذکر شده است و معلوم نیست

در صفحه ۳۹ ذیل «آخرین و اولین» چنین ضبط شده است: «عرق، بکسر خابین و نخستین، یکی از اسماء خدا و ماخوذ است از آیه کریمه **هو الاول والآخر والظاهر والباطن** .»

مؤلف کلمات «اولین و آخرین» که مرکب از (آخر + پساوندین) و «اول + پساوندین» است بعنوان کلمات عربی ذکر نموده و متوجه نشده است اولین و آخرین بجز اولین و آخرین عربی است زیرا این کلمات در عربی جمع مذکر سالم در حال نصب و جرم میباشد و هنگامی بکار میروند که در جمله‌ای قرار گیرند و عامل نصب و یا حجر در اول آنها درآید. با توجه بتوضیحاتی که داده شد. نوشتن «اولین و آخرین» بمعنی «پسین و نخستین» بعنوان کلمات عربی بی اساس و ناشی از عدم اطلاع مؤلف بقواعد عربی است.

در صفحه ۵۳ نیز ذیل «آغاز بنی» بازم مؤلف درک نکرده است که کلمه «بنی» عربی است و باید با «آغاز» که کلمه فارسی است بعنوان لفت فارسی ضبط شود. و توضیح داده است «شروع ساختمان - شروع بانجام امری». همچنین اضافه مینماید که «در بیت زیر ابتدا و شروع اسلام و مسلمانی غرض است»

تابیگفته ای پیمبر راست نیست این خطاب اکنون که آغاز بنی است
بیت که مورد استشهاد مؤلف است در متنوی کلاله خاور چنین ضبط میباشد
تابیگفته ای پیمبر نیست راست این خطاب اکنون که آغاز بنی است
با اینکه مؤلف در مواردی برای گرد آوردن تأثیفی «ضخم» شروع
غیر لازمی از کتب نقل میکند چنانکه در ذیل کلمه «اسباب» شرح مبسوطی
از کتاب «بحر الجوادر» در اصطلاحات منسوخ بزشکی آورده است بی آنکه
به موضوع و شعر مورد استشهاد ارتباط داشته باشد بر عکس در اینجا که لازم
بود برای روشن شدن معنی شعر به تضییه «بلال جشی» موزن مسجد مدینه
اشاره کند و گفته صحابه را بحضور پیامبر درباره لکنت زبان بلال و اذان
گفتن چنین موزنی در ابتدای ظهور اسلام یا «آغاز بنا» ییاورد بکلی موضوع
را مبهم گذارد و از توضیح کافی درباره آن غفلت ورزیده و پیداست که مؤلف
خود از اصل واقعه اطلاع نداشت و جمله «در بیت زیر ابتدا و شروع اسلام

مؤلف چگونه بذکر چنین غلط فاحشی گرفتار شده است در هر صورت در متنوی چاپ کلاله خاور و متنوی نیکلسن چاپ بروخیم کلمه با همزه مفتوح ضبط شده است تصویر میرود که مؤلف بنداشته است که عموم افعال را میتوان بهمراه ابواب نلاتی مزید بر دلیل کن با ارتکاب چنین اشتباهی مسلم میشود که وی نمیتواند فعلهای مهموز و معمول و مزید فیه را از کتب لفت بجوید.

ومسلمانی غرض است.^۰ را از شروح مثنوی طوطی وار نقل کرده است.

در ع ۴۳ ذیل «آزاد کردن» اولا نوع کامه تعیین نشده و ثانیا بکی از معانی آن «مستخلص» آمده که اسم مفعول است و مؤلف متوجه نشده است که « مصدر» را نمیتوان به «اسم مفعول» تفسیر کرد گذشته ازین برای بر کردن کتاب یکباره تفسیر «آزاد کردن» را رها کرده و بشرح و تفسیر کلمه «آزاد» پرداخته است و ذیل «آزاد کردن» مینویسد:

«سوسن سفید» را نیز آزاد گویند بسب آنکه از علت کجی و تکیه کردن باش دیگر فارغست. و در کنکردۀ است که خواننده میخواهد معنی «آزاد کردن» را بیابد نه «آزاد» به معنی سوسن را! و باز هم بنقل مطالب خارج از موضوع ادامه میدهد و مینویسد: درختی را گویند که میوه نداشته باشد و سوسن و سرو را با این اعتبار آزاد خوانند... و در نیافته است که با چنین منقولاتی شاهد مثالی را که از مثنوی آورده است نه تنها نمیتوان تفسیر کرد بلکه معنی مضحكی برای شعر مولانا بدست میآید زیرا شاهد این است همچو سرو و سوسم آزاد کرد همچو بخت و دولتم دلشاد کرد

بنا برین بر حسب تفسیرهای مؤلف که معتقد است «سوسن و سرو را باعتبار نداشتن میوه آزاد خوانند» معنی شعر چنین میشود: همچون سرو سومن مرا بی میوه کرد. در صورتیکه شایسته بود مؤلف معنیهای را از کتب نقل میکرد که بتوان با آنها شاهد را تفسیر نمود نه مطالب خارج از موضوع را پیداست استادی که تفاوت مصدر و اسم مفعول را در نیابد چگونه میتواند شعر مولانا را تفسیر کند. گذشته از این وی باید میان کامه های آزاد - آزمون و آسیب و آزاد کردن - آزمون کردن و آسیب کردن فرق میگذاشت و هر یک را با معانی و شواهد مربوط با آن جدا گانه میآورد و دروح حضرت مولانا را با این تفسیرها نمیازرد.

در صفحه ۶۸ ذیل کلمه «آن» پس از آوردن سه بیت از مثنوی مولانا بعنوان شاهد مثال در صفحه ۶۹ سطر اول چنین آمده است.

«در مثنوی این کلمه علاوه بر معنی «فوق الذکر» به معنی لطیفه ای نیز آمده است که بدون او جان انسانی تحقق پذیر نیست ...»

در این عبارت بطوریکه قبل از این تذکر داده شد هرگاه مؤلف بخواهد

چند سطّری بدون نقل عبارات دیگران از خود بنویسد نمیتواند جملات صحیح و بدون اشتباه روی کاغذ بیاورد گذشته از اینکه کلمه «فوق الذکر» غلط است اساساً در نثر امروز بکار بردن چنین کلماتی دور از روش ساده نویسی است علاوه بر این مؤلف ابدأ توجهی بمعنای کلمه نکرده است و کور کورانه بدون اینکه اندک دقتی بکار برد . در سطر اول صفحه این کلمه را استخدام کرده است نویسنده اگر میدانست که معنای این کلمه «بالای ذکر!» است . هر گز آنرا در سطر اول صفحه بکار نمیرد . زیرا بالاتر و قبل از سطر اول صفحه سطر دیگری نیست بنا بر این علاوه بر اینکه اصولاً استعمال کلمه «فوق الذکر .» غلط است . لااقل آنرا در سطر نخست نمیآورد که ذکر آن از دو جهت یعنی باشد . این امر میرساند که وی علاوه بر پیما بگی و در کنکردن کلمات و عبارات عربی برای نوشتن چنین کتاب مهی صلاحیت ندارد .

از طرف دیگر مؤلف بین خمایر یکه مرجعشان ذیروح یا غیر ذیروح است فرقی نمیگذارد .

اگر خواننده محترم در عبارت ذکر شده اند کی دقت کند در میابد که در جمله «بدون او جان انسان تحقق پذیر نیست .» مرجع ضمیر او «لطیفه» است در صورتیکه در نثر امروز مرجع ضمیر «او» شخص است نه چیز حال ما داخل این مقوله نمیشویم که اصل جمله نامفهوم است و به چوچه مقصود مؤلف درک میشود .

ثانیاً معلوم نیست «معنی لطیفه‌ای» بچه منظور آورده شده است . آیا مراد مؤلف «معنی لطیف است» یا اینکه میخواسته بگوید معنی آن «مضحك یا سخن لطیف» است سپس مینویسد: «در حقیقت (آن) تنها میزین روح انسانی و حیوانی است .» و چون جمله نامفهوم است باید گفت «المعنى

فی بطن المؤلف الدکتور !

در صفحه ۷۴ کامه‌های «آن غمناک» را با علامت اختصاری «فـ-م» یعنی «فارسی و مجاز» تشخیص داده مینویسد : «آنکه پیوسته در غم بسر برد .» و سپس از قول نیکلسن مستشرق انگلیسی «آن غمناک» را بمعنی تجلی روح کاملی که در جهان مادی بعلت عدم تفاسی همیشه غمزده و مبتلا است

نقل کرده و این شعر مولانا را
گوش را اکنون ز غفلت پاک کن استماع هجر آن غمناک کن
شاهد آورده است.

معاوم نیست مؤلف چگونه واز کجا تعبیر نیکل森 را براین شعر تطبیق کرده است. زیرا شعر ماقبل آن در مشتوفی چنین است:

گوش کن اکنون حديث خواجه را	کوسوی ده چون شد و دید او جزا
گوش را اکنون ز غفلت پاک کن	استماع هجر آن غمناک کن
تا چهادید از بلا و از عنا	در ره ده چون شد از شهر او جدا
که از حکایت «دعوت که دن روستایی شهری را بد» نقل شده است بطوریکه	ملاحظه میشود دراینجا «آن» «اسم اشاره» و غمناک «مشارالیه» و منظور اشاره به «خواجه» دریت ماقبل است. و هیچ هجاء و کنایه‌ای وجود ندارد؛ و هر دو کلمه به معنی حقیقی خود استعمال شده‌اند.

متأسفانه کتاب نیکل森 در دستر من مانبود که ترجمه مؤلف را با من مقابله کنیم ولی مسلم است دراینجا معنی عرفانی و اصطلاحی را که مؤلف ازوی نقل کرده به چوجه باشاد تطبیق نمیکند و مسلم‌ما مترجم دچار اشتباه بزرگی شده است زیرا کسی که غم را فادی سی بداند و «آن» را که اسم اشاره است با «غمناک» کلمه هر کب فارسی تشخیص دهد و بخيال بافی عجیب پردازد هر گز نمیتواند تحقیقات نیکل森 را درک کند و آنها را مناسب مقام بیاورد برفرض که نیکل森 یا هر علامه متبع‌ری هم در مورد چنین شاهد روشنی باین گونه تحقیقات بی اساس پردازد. بایستی خواننده عقل خود رجوع کند و مطالب را بصورت صحیح با الشعار منطبق سازد. نه اینکه هر کس هر په گفت بعنوان «وحی منزل» ذکر نمود.

در صفحه ۷۵۴ برای معنی کردن «آواز» چنین مینویسد «بانک موژونی وزیر و بم داری که از گلوی انسان و یاسیم سازها و یانای و امثال آن برآید- نعمه - آهنگ.»

اگر در این عبارت از نظر انشای صحیح فارسی توجه شود. چندین اشتباه ملاحظه خواهد شد.

۱ - حرف «یا» در کلمه «موژونی زائد است زیرا هنر ایجاد و

فن فصاحت سخن ایجاب میکند که «با»ی موزونی بقایه «با» در «زیر و بم داری» حذف شود تا جمله بدین صورت دز آبد «بانک وزون و زیر و بم داری».

۲ - حذف حرف «از» از اول کلمه «سیم» آنچنان نابجا است و بطلب خلل وارد کرده است که خواننده چنین استنباط میکند که «سیم» هم گلودارد پیداست که چنین حذف نما مربوطی غلط فاحشی است و صحیح جمله چنین است : «از گلوی انسان و یا از سیم ...»

۳ - از لحاظ مفرد و جمع ضمیر باید با مرجع خود مطابقت داشته باشد . در اینجا مفرد آوردن ضمیر اشاره «آن» پس از «وامثال آن برآید.» لغتشی بارز است . زیرا چون مرجع آن جمع است باید حتماً ضمیر نیز جمع باشد، و بجای «آن» ضمیر «آنها» بکار رود .

رابعاً - در نشر امروز «آواز» صدایی است که از گلوی اشخاص خارج شود. البته در نشر متقدمین گاهی صدای طبل را «آواز طبل» میخوانند لیکن امروزه این رویه بهیچوجه قابل اعتماد نیست . در اینجا هم اگر خواننده دقت کند بسهولت در میابد که چون مؤلف خواسته بخلاف روش خود عبارتی از خود بنویسید سراپا غلط از آب درآمده است .

در صفحه ۷۷ ذیل کلمه «آویختن» چنین ضبط است «فا . آویزان کردن سرنگون کردن - معلق .»

۱ - کلمه معلق که اسم مفعول است چگونه با آویختن که «صدر است مراد ف ذکر گردیده مؤلف شعر زیر را از مشنوی بعنوان شاهد مدعای خود نوشته است .

شنه گاهش لطف گوید چون شکر گه برآویزد کند هرچه بتر
۲ - در اینجا «برآویزد» شامل هیچیک از معنی های ذکر شده در برابر آویختن نیست ظاهه را در شعر مولانا «برآویزد» مراد با «گلاویز شود» و «مشاجره کند» است و مؤلف بجای آنکه معنی مناسب را انتخاب کند چند کامه غیروارد را ردیف آورده است .

۳ - گذشته از این مؤلف شاهدی هم از «راحة الصدور» نقل کرده که عبارت آن چنین است «جزای ایشان آنست که کشان بکشند یا بیاویزند بادست و پاهاشان مخالف بیرونند .»

در این عبارت هم «بیاو بزند» معنی «بدار زدن» میدهد نه آویزان کردن بطور مطلق بدون قید کردن معنی مجازی آن . این کلمه ترجمه «لاصـلـبـنـکـم» میباشد که ماخوذ از آبه ۷۴ سوره مبارکه طه» بدین شرح «فـلـاـقـطـعـنـاـيـدـيـكـمـ وـاـرـجـلـكـمـ مـنـ خـلـافـ وـلـاـصـلـبـنـکـمـ فـيـ جـذـوـعـ النـخـلـ» میباشد .

اگر مؤلف اند کی دقت میکرد و بخود ذهن مراجمه بکتب احادیث و تفاسیر قرآن را میداد . مرتب چنین اشتباها نابخشودنی نمیشد و روح حضرت مولانا را ازین تعبیرات آزرده نمیساخت .

در صفحه ۷۶ در مقابل کلمه «آوه»

۱ - مؤلف برخلاف ادعای خود نوع کلمه را تعین نکرده است .

۲ - مراد معروف کلمه «آوه» که «آوخ» است ذکر نگردیده است .

از این گذشته مؤلف برای این کلمه ساده چهار بیت از مثنوی شاهد آورده که ذکر یکی از آنها کافی بنظر میرسد . در حالیکه اغلب در معنی کردن لغات مشکل و یا در آوردن شاهد منال از مثنوی حتی از ذکر یک شعر هم غفلت ورزیده است . همچنین در الهمام صفحه ۲۶۷- والیاس صفحه ۲۶۸ .

در صفحه ۷۹ : کلمه «پاره ها» که جمع پاره میباشد «پاره ها» ضبط شده است . در صورتیکه حذف «ها» در جمع جایز نیست و باید بصورت «پاره ها» قید شود .

در صفحه ۸۰ - ذیل کلمه «آهنگ» شرح مفصلی درباره معنی آهنگ از «سبک شناسی» مرحوم ملک الشعراًی بهار نقل شده لیکن در ایاتیکه بعنوان شاهد منال از مثنوی آورده شده است «آهنگ» تنها و بمعنای کلمه وجود ندارد بلکه در دو شعر مورد استشهاد که بشرح زیرند :

کشت زهر قهر جان اهنگستان

اید ریغا که دوا در رنجستان	چهار میخ معده اهنگت کند
در یکی «جان آهنگ» و در دیگری «معده آهنگ» آمده و در عین	که زه حبس بادو قول نجده کند
حال موضوع را به جان اهنگ و معده اهنگ رجوع داده است . در حالیکه حق	در یکی «جان آهنگ» و در دیگری «معده آهنگ» آمده و در عین
این بود جمله این شروح و توضیحات و نقل اقوال از سبک شناسی در جای خود	حال موضوع را به جان اهنگ و معده اهنگ رجوع داده است . در حالیکه حق
معنی در حرف (ج : جان اهنگ) و در حرف (م : معده آهنگ) ذکر نمیشد نه در	این بود جمله این شروح و توضیحات و نقل اقوال از سبک شناسی در جای خود

ذیل کلمه آهنگ زیرا این رویه خلاف سبک فرهنگ‌نویسی است . در صفحه ۸۳ - ذیل «آیس» مینویسد «غیر . نویمید شونده ، نامید .» و بلافاصله در صفحه بعد کلمه «آیسان» را که مرکب از «آیس» + «آن» که علامت جمع فارسی است بعنوان لفظ مستقل باذ کر علامت «عر = عربی» مینویسد . بدیهی است که این رویه برخلاف شیوه فرهنگ‌نویسان است مگر در مورد یکه مؤلف بخواهد «مجلداتی ضخم !» از تأثیف خود بوجود آورد . در اینجا کافی بود شواهدی را که در آنها «آیسان» بکار بردۀ شده است در ذیل همان «آیس» بیاورد و (ان) علامت جمع فارسی را جزء کلمه عربی ذکر نکند و در جلو آن (عر) ننویسد و اگر بنامیبود مؤلف هر کلمه عربی را که در فارسی با خر آنها علامت جمع یا ضمیر یا ((پساوند)) ملحق شده از قبیل (مقدمان) ، (مومنان) و صدھا کلمه دیگر بعنوان لفظ مستقلی بیاورد آنوقت تأثیف مورد نظر از «ضخم!» هم بالاتر میرفت و بزعم مؤلف که صفت تفضیلی را با صیغه مبالغه تشخیص نداده است باید کلمه «اضخم!» (بدیهی است که این کلمه افعال تفضیل است اما مؤلف آنرا صفة مبالغه میداند و ما برای رعایت حائز ایشان آنرا صیغه مبالغه میخوانیم) نه صفت تفضیلی «ضخم!» را بکار میبرد چنانکه درباره «انستان» که مرکب از کلمه (انس + تان ضمیر فارسی) است نیز همین اشتباه را مر تکب شده و آنرا لفظ مستقل و (عر = عربی) ذکر کرده است .

در صفحه ۹۴ سطر ۱۴ ذیل کلمات «ابجدو! هوز» حدیث «ویل لمن جهل من تفسیر الا بجد» را چنین معنی کرده است . «افسوس بر آنکسی که تفسیر ابجد نداشت .»

در حالیکه اگر بهمان تفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میشد معنی اصلی ((ویل)) که همان «وای» است بدست میآمد . و این کلمه هنگام سختی عذاب و بدبختی و مصیبت زدگی نیز استعمال شده است در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است که ابوسعید خدری که بکی از صاحب این رأی است از حضرت ختنی مرتب روایت میکند که «ویل» نام وادیست در دوزخ که چون کافران را دروی افکشند

پهلو سال میروند هنوز بقعر نرسیده باشند.» (۱)
در صفحه ۱۰۵ سطر آخر ذیل کلمه اتفوا چنین ضبط است.
«بکسر اول - پیرهیزید».

در حالیکه ذکر حرکت همراه در کامه کافی نیست. در اینجا اگر مانند بعضی از لغات اسمی از حرکات برده نمیشود چندان قابل بحث نبود. لیکن در صورت ذکر حرکت حرف اول، آوردن حرکات بقیه حروف ضرور است یعنی پس از گفتن بکسر اول لازم است (فتح دوم و تشدید آن وضم سوم) نیز قید میشود زیرا مثلا اگر حرکت قاف بافتحه خوانده شود فعل «اتفاقاً» بدل بجمع مذکور حاضر از فعل ماضی میشود و معنای کامه بکلی تغییر مییابد.
بنابراین در اینگونه موارد ذکر حرکات تمام حروف لازم میباشد.
همچنین حرکات کلمه اتفقاً در صفحه ۱۰۶ کاملاً ذکر نشده و حق این بود که (فتح اول و سکون دوم و کسر سوم) تماماً ذکر نمیشود.

در صفحه ۱۰۹ ذیل کلمه «اجتهاد» مولف چنین آورده است:
«بکسر اول - کوشش - کوشیدن - راه صواب جستن. در اصطلاح فقهاء عبارتست از استنباط مسائل شرعیه بقياس از کلام الله و حدیث و اجماع بشرایطی که در کتب اصول مسطور است. چنانچه واقعیت کماحقة از محاورات لسان عرب و علم صرف و نحو و شان نزول ایات و علم حدیث داشته باشد. استادی.»
از توجه عبارات بالا برمیآید که مولف چون اطلاعی از مراث اجتہاد

(۱) عبد الله عباس گفت ویل کنایت است از «سختی عذاب». ابن کیسان گفت ویل کلمتی است که هر مصیبت زده بگوید. چنانکه میگوید «ویله - ویله ویل له - ویت له - ویس له.» و در قرآن آمده است که:

ویل لله، بن یکتبون الكتاب بایدیهم ویل لهم مما کسبت ایدیهم
وویل لهم مما یکسبون. در اینجا ویل معنی تهدید بعذاب و شدت و سختی آنرا میرساند بنابراین باید گفت «وای بر کسانیکه با دست خود کتاب مینویسد...» و بطوريکه ملاحظه میشود در جمله قبلی و همچنین در آیات مذکور ویل بمعنی افسوس نیامده است زیرا استعمال کلمه افسوس هنگام تحسر است و در عربی آنرا و اسفاً گویند.

نداشته و نتوانسته است ماتند همیشه از کتب اصول عامه و خاصه موارد لازم را استخراج کند و بشکل صحیح آن رادر کتاب خود بیاورد تصور کرده است فقهاء بقياس از کلام الله - حدیث و اجماع استنباط احکام مینمایند. در صورتی که چنین نظری خطای محض است زیرا اصول استنباط احکام برای

مجتهد بقول عامه از چهار اصل

«قرآن- سنت- اجماع- قیاس» بدست میآید.

و در نزد خاصه استنباط احکام از قرآن- سنت- اجماع و عقل حاصل میشود و استنباط احکام شرعی از طریق قیاس در نزد خاصه حرام و منوع است (۱)

(۱) مولف در ذیل کلمه اجتہاد مواردی را ذکر نموده که مقدمه فقامت و اجتہاد است، زیرا طالب علم و کسبی که بخواهد بدرجہ اجتہاد برسد باید مراتب زیر را بداند:

۱- علم ادب که خود دو نوع است نفسی و کسبی. لیکن چون نفسی از بحث ماخارج است از ذکر آن خودداری میکنیم در تقسیم ادب کسبی بین ادباء و دانشمندان اختلاف است

«ابن‌انباری» که از علمای بزرگ ادب است. ادب کسبی را به هشت قسم و «علامه جرجانی» آنرا به دوازده قسم تقسیم کرده است و میگوید علم ادب را اصول و فروعی است هر گاه اصول ادب در مفردات از حدیث جواهر و مواد و هیئت بحث کند آنرا علم لفت گویند،

بر طبق نظر «ابن‌انباری» هشت قسم ادب کسبی عبارتند از:

لفت- صرف- اشتلاق- نحو- معانی- بیان- عروض و قافیه علامه جرجانی چهار بحث بین هشت قسم اضافه میکند که عبارتند از:

خط- قرض السفر- انشاء- محاضرات

البته چون نیخواهیم سخن بدرازابکشد از تشریع اقسام دوازده گانه علم ادب کسبی خودداری میگردد

۲- مواد دیگری را که طالب علم برای رسیدن بدرجہ اجتہاد از دانستن آنها ناگزیر است - دانستن احادیث و سایر مواد است که در کتب فقه مندرج است

معلوم نیست اشتباه فاحش مذکور در ذیل کلمه اجتہاد از ناحیه خود

حال گذشته از این توضیحات همانطور که قبل نیز بدان اشاره شد اشماری را که مؤلف بعنوان شاهد از مثنوی ذکر میکند با مفهوم لغت مورد نظر مطابقت ندارد. مثلا در مورد «اجتهد» ایات مورد استناد بشرح زیر از مثنوی نقل شده کودکان مکتبی از اوستاد رنج دیدند از ملال و اجتهد همچنین

اجتهد گرم ناکرده که تا دل شود صافی و بیند ماجرا کلمه «اجتهد» در هیچیک از ایات معنی اصطلاحی را که مؤلف از عهده تفسیر آن بر نیامده است نمیدهد بلکه دریت اولی و دومی اجتهد بهمنی کوشش و جدیت بکار رفته است. اینک باید از مؤلف سوال کرد که چرا بعنای کلمه اجتهد در ایات اکتفا نشده است و چه لزومی داشت که از معنی اصطلاحی کلمه آنهم بغلط گفتگو بیان آید خواننده بخوبی در میابد که مؤلف با تعبیر ایکه ذیل «اجتهد» نموده است گذشته از رسوایی خود «باستادی» نیز تهمت بسواری زده است.

علاوه بر توضیحاتی که داده شد در همین عبارات کوتاه چند اشتباه موجود است:

بقیه پاورقی از صفحه قبل مؤلف است و با ازطرف «استادی». که در آخر عبارت دیده میشود. بدیهی است نکاتی که بآن اشاره شد بسیار ساده و پیش با افاده است که حتی مبتدیان درس فقه و علوم دینی از آن آگاهند. تصور میروند که «استادی» از زمرة استادانی است که مؤلف نام آنان را در مقدمه کتاب آورده است، اگرچنین باشد بسیار باعث تأسف و تأثر است زیرا نه فقط نویسنده مطلب را شخصاً درک نکرده و نتوانسته است بکتب اهل فن مراجعه کند، بلکه استادی را نیز بدنام کرده است. چه مسلمان درجات متن کتاب و مطالب مخدوش آن میرساند که مؤلف مقصود استادی را در نیافته و خواسته است که فهمیدن خود را بحساب استادی بگذارد زیرا اگر کسی اندک توجهی بکتب قهی داشته باشد بزودی استنباط میکند که مؤلف جزئیه کردن گفته ها و تکرار عبارات دیگران و آوردن قسم هایی از کتب فقه و احادیث لاعن شعور کار دیگری نکرده است

- ۱- بجای «چنانکه» مانند چند مورد دیگر «چنانچه» آورده است و گویا فرق میان این دورا نمیداند.
- ۲- نوشتن کلمه «واقعیت» در اینجا بکلی یعنی ونا مفهوم است و خواننده مقصود مؤلف را از استعمال این کلمه درک نمیکند. تصور میروند که مؤلف «موشکافا» پس از «غور واستقصا!» کلمه «واقعیت» را بجای اطلاع و آگاهی و با احاطه استخدام کرده است.
- ۳- مؤلف بدلا لیلی که در صفحه ۱۱۶ مقدمه ذکر کرده است «جمع آوری این لغات و اصطلاحات و توضیح و تفسیر آنها شاید حاصل چندین سال زحمت شبانه وزیست که با معان نظر و دقت فراوان و توجه خاصی همراه بوده است». کما حقه را بجای «کما حقه» استعمال نموده است

در صفحه ۱۱۶ ذیل «اجل» چنین آمده است: ۱- «فتح اول و دوم بزرگتر- مهین- بزر گوار» این کلمه بتشدیدلام است و شعری را که از مشتوف شاهد مثال آورده نیز موبید اینست که کلمه با تشدیدلام باید خوانده شود
 گفت طالب را چنین باشد عمل واژ فعل «جل یجعل» (فتح اول و دوم و تشدید دوم) میباشد
 در همان صفحه در سطر ۱۲ در معنای دوم کلمه «اجل» چنین ضبط شده است .

۲- «هنگام مرک- مرک- وقت ادای قرض و نهایت هر چیز»
 در اینجا اجل بفتح اول و دوم و تخفیف لام است واز (اجل یا جل) به (فتح اول و دوم و سوم) آمده است
 بنابراین دو معنی ذکر شده از دو مصدر جدا گانه (جل یجعل) و (اجل- یا جل) میباشند و باید ذیل دو کلمه علیحده نوشته شوند. و چون مؤلف بمفهوم حقیقی لغتها و ریشه آنها بی نبرده هر دو معنی را از کلمه اول یعنی (فتح اول و دوم و تخفیف لام) دانسته است -

بدیهی است چنین شخصی مجاز نیست و حتماً باید در عبارات فارسی نفهمیده و نسنجدیده لغات عربی را آنهم بغلط بکار برد و امیدوارم را «ارجو!» بنویسد .

در صفحه ۱۱۶ ذیل کلمه «احتراف»- صاحب پیشه- پیشه وری «ضبط شده است

قید صاحب پیشه غلط است زیرا احتراف مصدر است و صاحب پیشه صفت و آوردن یکی بجای دیگری نارواست. بلکه صحیح آن «صاحب پیشه بودن» است و این از مواردیست که ثابت میکند مؤلف فرق میان «صفت» و (مصدر) را نمیداند.

در صفحه ۱۱۹ ذیل کلمه «احکم» مینویسد: «بفتح اول صیغه مبالغه از حکم به معنی حکم کشته ترین.»

در اینجا (افعل التفضيل) با (صیغه مبالغه) اشتباه شده است. و آقای گوهرین با چاپ کتاب بجای معرفی خود بعنوان یک دانشمند! سند آشکاری بر عدم اطلاع خود از مبادی علم صرف و نحو عربی ارائه داده و صیغه مبالغه را از افعال التفضيل باز نشناخته است زیرا همه میدانند که کلماتی بروزن افعال مانند افضل - اکمل احسن - اجمل - اظهر - اکبر وغیره اسم تفضیل هستند نه صیغه مبالغه.

در صفحه ۱۲۴ مینویسد: «اختیال» گردن کشی کردن و تکبری کردن.»

در اینجا کردنشی چون اسم مرکبست باید متصل نوشته شود از این گذشته با بودن یا مصدري در آخر کلمه آوردن مصدر «گردن» زائد است. همچنین «تکبری کردن» بجای تکبر یا تکبر کردن استعمال عجیب و نادرستی است. ظاهر امؤلف معانی مزبور را از «فرهنگ آندراج» نقل کرده است. ولی اساساً چون وی بخلاف اسلوب صحیح تالیف در عصر حاضر منابع و مأخذ را در ذیل هر کلمه یا در حاشیه کتاب نقل نکرده است باز هم مسئولیت صحت و سقم کلمات بر عهده نقل کشته است که بخلاف ادعای کاذب خود «موشکافی!» نکرده و منابع درست را از نا درست باز نشناخته است. پیداست که مهترین

خصوصیت بارز تالیف در هر رشته این است که نویسنده در آن بصیرت کامل داشته باشد و مانند تقاد ماهری بتواند سره را از ناسره تشخیص دهد و قوه استنباط صحیح و احاطه کامل بر موضوع داشته باشد تا بتواند مواد لازم درست را از مجموع مأخذ انتخاب کند و هر یک را با تناسب کامل در جای خود بکار برد نه اینکه هر کلمه را خواه صحیح و خواه غلط در هر جایی بمنظور تهیه «تالیفی ضخم!» بی دراک و تشخیص درست جا بزند.

در صفحه ۱۳۲ ذیل «ادند» مینویسد: «بفتح اول شکل دیگر کلمه اند که در فارسی علامت عدد مبهم است مانند بعض عربی که با عدد میان دو تا

«اطلاق میشود.»

۱- ذکر کلمه «علمات» نا بجاست زیرا در همه کتب دستور «اند» و چندو
مانند اینها را عدد مبهم آورده اند نه «علمات عدد».

۲- تفسیر « میان دو تانه » صحیح نیست زیرا صاحب برهان قاطع مینویسد : (و شمار مجهول هم هست از سه تا نه و آنرا بعربی نیف وبضم خواهند .)

اینهم دلیل دیگر است بر اینکه مؤلف در آخر مقدمه نام یکصد و بیست
تالیف را ذکر کرده بی آنکه با آنها مراجعه کند، و حتی معنی صحیح لغات را
از برخان قاطع که در دسترس همگانست بجاید و معلوم نیست نویسنده چنین
اغلاطی را از کدام نسبم نقل کرده است.

در صفحه ۱۳۵ «اذلال» را چنین تفسیر کرده است: «بکسر اول و سکون
ذال- خوار کردن بعد از عزت- خوار ینداشن.»

گذشته ازاينکه تفسير مؤلف دراينجا از يك لفت ساده عربى گواه بارزى بر تکذيب ادعاهای واهی وی در مقدمه ميباشد، معنی ناصحیحی را که آورده است بعده بی پایه ميباشد که اعتماد هر خواننده را از همه نوشته های او سلب ميکند و عدم امامت وی را در چنین کار بزرگی بشوت ميرساند مؤلف خواسته است گلمه «اذلال» را در اين شعر معنو کند.

گفت بعد از عزاًین اذلال چیست
گفت این دارست این پنداشت داور پست.

اما بجای اینکه مانند هر لغت نویس امین و بصیری بکتب مراجمه کنند. چون مشاهده نموده که کلمه «اذلال» در شعر بعد از عزآمدۀ است، از پیش خود نوشته است:

«خوار کردن بعد از عزت» در سورتیکه هیچ لغت نویسی مصدر اذلال را به عنی «خوار کردن بعد از عزت» نیاورده و اگر به ان معنی دوم «خوار کردن» اکتفا میکرد خود را چنین رسوا نمیساخت و جانب امانت را هم از دست نمیداد. اما غرور نابجا و انتکاء بمقام دکتری و بدست آوردن کرسی استادی ادبیات، او را چنان برانگیخته است که نسبت به صحبت مطالب بی اعتنای باشد و باستنباطهای ابلهانه و حدس‌های غلط دست یازد و تالیف خود را بمجموعه‌ای مبدل سازد که مطالب مستند و صحیح در آن مصدق سیر غرو

شیمیار اپیدا کرده است.

چنانکه مشاهده میشود معنای جعلی مؤلف در این مورد در هیچ کتاب لغتی یافت نمیشود(۱)

در صفحه ۱۶۹ اذیل کلمه اژدرها «مار بزرگ» نسبان - ماری عظیم و بزرگ و دهان فراخ باز گشاده - این کلمه مفرد است نه جمع.

۱- اساساً بهیچوجه لازم نبود، گفته شود اژدرها مفرد است نه جمع زیرا هیچکس های جزء کلمه را باهای جمع اشتباه نمیکند بخصوص در کلمه معروف اژدرها یا اژدها.

۲- ذکر عبارت «دهان فراخ باز گشاده» مورد لزوم نیست مگر اینکه فرض کنیم که اژدها همیشه دهان گشاده دارد حتی هنگام خواب - شاید این عبارات برای پر کردن کتاب و «ضخم!» کردن آن مورد احتیاج مؤلف است.

۳- مؤلف بدويت زیر از مثنوی مولانا استشهاد نموده است :
 «نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم و بی آلتی افسرده است»
 «نفس اژدرهاست با صد زور و فن روی شیخ اورا زمرد دیده کن»
 در این دویت که مورد استناد مؤلف است، اژدرها یا اژدها بمعنی مجازی استعمال شده نه بمعنای حقیقی همچنین در آخر صفحه ییت زیر را نیز از خاقانی

(۱)- اگر مؤلف لااقل بكتاب «المنجد» مراجعه نمیکرد در میاف

که در ذیل مصدر اذلال این معانی آمده است:

۱- اذله، صیره یذل «که معنی مصدری آن بفارسی «کسی را خوار کردن» است

۲- وجده ذلیلا «کسی را خوار یافتد». که مصدر آن خوار یافتن می شود .

۳- اذل الرجل: استحقان یذل. « سزاوار خوارشدن گردید» با توجه بمعانی مزبور دیده میشود قید «بعد از عزت» را که مؤلف جعل کرده نه تنها در المنجد نیست بلکه در هیچ کتاب لغتی نمیتوان بچنین استنباط معمولی دست یافت . و این خود بزرگترین ذلیل بر کجع ذوقی و خیانت در امانت و بی اعتمایی وی بصحت تفسیر و تعبیر از لغات مثنوی مولا ناست که بی تردید دانشجویان بیگناه را مانند خود بسوی گمراهی و بیسواندی سوق نمیدهد .

شاهد آورده است.

ازدها بین حلقه کشته خفته زیر دامن

زان بجنبم ترسم آگه گردد از درهای من (۱)
در صفحه ۱۷۰ مجدداً «ازدها - مار بزرگ» را به عنی حقیقی بکار
برده است:

نzd موسى نام چوبش بدعا صا نzd خالق بود نامش ازدها
دراين صورت بهتر بود که مؤلف هردو کلمه ازدها و از درهای ابرای
جلو گیری از تشکیل شدن کتاب «ضخم!». ذیل یک لفت می‌آورد.
در صفحه ۱۸۲ - چنین مینویسد: «استعاذت» - «عرق بکسر اول پناه
گرفتن پناه بردن ماخوذ از آیه شریفه قل اعوذ برب الفلق».

مؤلف هنوز نمیداند در باب (استفعال) معنی فعل تغییر می‌بادد. در این
صورت (پناه بردن و پناه گرفتن) در باب استفعال (پناه جستن) می‌گردد
نانیا - چگونه (استعاذت) ماخوذ از (اعوذ) است در حالیکه در قرآن
مجید آیه (فَإِذَا قَرَأَتِ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ). نیز موجود
است و مناسب این بود که نوشته می‌شد (استعاذت) اشاره باشه مذکور است.
اساساً در تفاسیر قرآن کلام (استعاذت) مبحث بزرگ و علیحده ایست که

(۱) - چنانکه ملاحظه می‌شود در مصراع دوم از بیت اول مثنوی در
متن کتاب پس از غم (واو) نوشته شده که زائد می‌باشد

همچنین در بیت خاقانی بجای بجنبم بجنبم نوشته شده بی آنکه در غلط
نامه «کامل و مستوفی!» آنرا تصویح نماید.

در بیت خاقانی که مورد استناد و برای تایید کلمه از درها در دو بیت
مثنوی آورده شده است، از درها بمعنای مجازی و بجای زنگیری ذکر شده
است این قصیده که شامل ۶۲ بیت است در حبس شر و انشاه در قلعه شابران

سروده شده و مطلع آن اینست:

صبحدم چون کله بند آهدود آسای من

چون شفق بر خون اشیند چشم شب پیمای من

و بیت هفتم قصیده همان شعر مورد استشهاد مؤلف است:

چنانکه ملاحظه می‌شود در این بیت خاقانی از ده بمعنای مجازی بجای زنگیر

بکار برده شده است.

مورد نظر خوانندگان قرآن مجید میباشد . و ابوالفتوح رازی یک فصل از کتاب خود را برای استعازت و احادیث مختلف مربوط بدان اختصاص داده است .

همچنین مؤلف در صفحه ۳۲۷ ذیل کلمه (اعوذ) چنین نوشته است (پناه میگیرم . پناه میبرم در بیت زیر ماخوذ است از (اعوذ بالله من الشیطان- الرجیم).

بطوریکه ملاحظه میشود، مؤلف هم «استعاذت» وهم کلمه «اعوذ» را یکی دانسته و برای هر دو کلمه معنی «بناه بردن» را آوردده است، در صورتیکه اگر بصفحات ۱۵ و ۱۶ جلد اول تفسیر ابوالفتوح مراجعه میکرد فرق میان این دو کلمه را در میافت که (اعوذ عیاذ) یعنی بناء دادن، و (استعاذت)، یعنی (بناه جستن) میباشد.

در صفحه ۱۹۹ «اذیل» آمده است. «بضم اول و نالث» در صورتی که ذکر حرکت حرف دوم یعنی (ضم دوم یا ضم تا) نیز ضروری است زیرا چون این کلمه بگوش همه خوانندگان آشنا نیست ممکن است حرف دویم را بصورت (فتح و ضم و کسر) خوانند و این خود خلاف منظور میباشد.
گذشته از این مولف مینویسا، در پیت زیر:

کردی خر کی بکعبه گم کرد
در کعبه دوید و اشتمل کرد
اشتمل بمعنی «لاف بهلوانی زدن آمده است». این بیت متعلق به (نظمی
کنجوی) است

و در آن «اشتم» به معنی (درشتی و تندی) پیان شده است.

از طرفی کسانیکه برای زیارت خانه کعبه میروند هر چند که تندخو و غضبناک باشند در خانه خدا (لاف از پهلوانی) نخواهند زد اگرچه زیارت کننده مرد کردنی باشد.

در صفحه ۱۸۶ - در ذیل کلمه استنجدار دیان معنی آن دو بیت معروف مولوی را ذکر کرده است :

آن پکی در وقت استنجا بگفت

گفت شخصی ورد خوب آورده‌ای
 لیک سوراخ دعا کم کرده‌ای
 مولف بیت بالارا اشاره بورد «اللهم ارحمنی رائحة الجن و ارزقنى
 من نعيمها».

یعنی «خدا بنا بر ابابوی جنت جفت دار...» میداند.
 اولاً مولف محترم دویت از مشنونی ذکر مینماید و بعد مینویسد: «بیت ذیر
 اشاره...» یعنی ما نند همیشه جمع را از مفرد تشخیص نمیدهد. و بعد بجای معنی کردن
 حدیث میگوید «مرا بابوی جنت دار چفت». یعنی یک مصراع بیت را میآورد. و
 بعوض بموی بهشت را بمشام من بر سان «بابوی جنت دار چفت» را ذکر کرده است.
 اصولاً مولف بقدرتی از احادیث و روایات دینی بسیگانه است که حتی مورد ذکر

این دعا را نیاورده است

اینک اصل حدیث: برای برگزاری نماز بعیگانه در روز، نماز گزار قبل
 باستی و ضو بگیرد، و ضو ساختن شامل چهار مرحله است ۱- شستن صورت
 ۲- شستن دو بازو ۳- مسح سر ۴- مسح با.

این حدیث که از یکی از آنها نقل شده چنین است که هنگام شستن
 صورت و بازو و مسح با و مسح سرد عاهای توصیه شده خوانده گردد
 ۱- هنگام شستن صورت مستحب است گفته شود. اللهم بپیض وجهی
 یوم تسودیه الوجه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجه».
 یعنی پروردگارا روی مرا منور ساز هنگامیکه صورتها سیاه میشود
 و صورت مرا سیاه مگردن وقتیکه روی نیکوکاران را سفید مینمایی. اشاره
 است بروز قیامت و هنگام رسیدگی بحساب ثواب و سکاوه.

۲- وقت شستن بازوی راست. «اللهم اعطنی کتابی بیمینی و
 الخلد فی الجنان یساری و حاسبنی حساباً یسيراً.» خداوندا
 نامه عمل مرا بدست راست من عطا فرما

۳- هنگام شستن دست چپ. «اللهم لا تجعل کتابی بشمالی
 ولا تجعلها مغلولة علی عنقی

«پروردگارانame عمل مرا بدست چشم مسیار همچنین بگرد نمینداز.

۴- در مسح سر خواندن این دعا مستحب است. «اللهم

در صفحه ۱۹۶ - در ذیل اسناد آورده است: «بکسر اول - تکیه دادن چیزی بچیزی - منسوب کردن حدیث بکسی و برداشتن سخن را بگوینده وی» و بشعر زیر استناد جسته است:

مبدعست او تابع استاد نیست مسند و جمله ورا اسناد نیست
واضحت که منسوب کردن حدیث بگوینده آن در علم حدیث بسیار
متد اول است، لیکن مؤلف بهبچرو متوجه نشده است که حضرت مولانا در
ییت مورد استشهاد صفت «مراعات النظیر» را آورده است. زیرا کلمات
مسند - جمله - اسناد را که هر سه از اصطلاحات علم نحو است در یک مصراج
بکار برده وختاً لازم بود که نویسنده بمعنی اصطلاحی کلمه در علم نحو

بقیه پاورقی از صفحه ۶

غشی بر حمتک و عفوک .

« خداوندا مرا برحمت خود داخل نما و شامل عفو بگردان . »

۵ - هنگام مسح با - « اللهم ثبت قدھی علی الصراط ». خدا یا هنگام گذشتن از روی پل صراط پای مرا محکم گردان . گویند که در روز رسیدگی بحساب ، آنها یکه نیکو کارند نامه عمل را در دست راست خود نه گمیدارند و آنانکه بدکارو گناهکارند نامه عمل را بdestچپ یا بگردن دارند . اشاره با آیه اصحاب شمال و اصحاب یمین است ضمناً هنگام وضو ساختن در موقع شستن صورت مستحب مؤکد است که بمنظور استشمام آب درینی نمایند و این دعا را نیز بخوانند .

« اللهم ارحمنی رائحة الجنة .. » با اینکه بجای آن این ورد

خوانده شود « اللهم اجعلنی ممن یشم رائحة الجنة . » .

مؤلف علاوه بر اینکه ذکری از شان نزول و رد در شعر مورد استشهاد نیاورد، از نوشتن بقیه ادعیه هنگام وضو ساختن نیز صرف نظر نموده است .
بنا بر این اگر ادعاهای مؤلف در مراجعه بکتب احادیث و فقه صحیح بود و یا بکتاب دعاهای متداول که مورد استفاده عامه است، نگاهی میکرد هم این ادعیه و هم شان نزول آنها را مییافت . بطوریکه بعد اشاره خواهیم کرد مؤلف بخلاف سبک فرهنگ نویسان لفت ساده و غیر مشکل را در کتاب معنی کرده لیکن هر وقت به لغات مشکل و یا احادیث برخورد میکند، از ذکر معانی حقیقی که مورد استناد شعر است، روگردان میشود . معلوم نیست تکلیف شاگردان چنین استادی که ناگزیر بخریدن این کتاب هستند چیست . زیرا چیزیکه خود در نیافته چگونه ممکن است بدیگران بیاموزند

که خود نفهمیده اشاره میکرد . گذشته از آینکه کلمات مزبور در علم معانی نیز مصطلح است برای شخص «موشکافی !» چون القای گوهرین که «کتاب تعبیرات لغات مثنوی» نتیجه دوازده سال زحمت اوست لازم بود که در این بحث وارد میشد و کتاب را از خشکی و بیروحی در میآورد و صورت زیبا و دل انگیزی باان میبخشید ، و بجای آوردن لغات عادی و پیش پا افتاده که در هر کتاب فرهنگی یافت میشود بکیفیت مپرداخت ، و با ایجاد «کتبی صخم !» بی آنکه بمعانی آن بی برخ خود را مشمول مفهوم آبه بنجم سوره مبارک که جمیع نمیساخت (مثل الذين حملوا التوریه ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا...)

معمول امؤلف در بیشتر موارد علاوه بر نقل معانی مناسب مقام بقصد ایجاد تألفی «ضخم !» کلیه معانی کلمه را از فرهنگهای عربی بفارسی با کتب لغت زبان فارسی عیناً آورده است ولی متاسفانه در موارد خاص دیگری که ذکر همه معانی ممکن بود به تفسیر صحیح کلمه کمک کند از آوردن آنها غفلت ورزیده است ، زیرا معانی مزبور را در فرهنگهای معمولی عربی بفارسی نظیر آتندراج نیافته و چون خود قادر نبوده است اینگونه لغات را از کتب فرهنگ عربی بعربی مانتد المزجد و قاموس و غیره پیدا کند از این رو به نقل همان معانی پیش با افتاده اکتفا کرده است.

مثل در ذیل کلمه «اشتباه» صفحه ۱۹۷ مینویسد «عر-بکسر اول باز نشناختن باز ندانستن - نیکلسن در بیت زیر معنی تفرقه مقابله جمع گرفته است.»
 جمع باید کرد اجزاء را بعشق تاشوی خوش چون سمر قند و دمشق
 جو جوی چون جمع کردی ز اشتباه بس تو ان زد بر تو سکه پادشاه مؤلف در اینجا بنقل همین دو بیت اکتفا کرده و از دیگر اشعار مولانا که کلمه اشتباه در آنها مفاهیم دیگری داشته خود داری کرده است. در صورتیکه شایسته بود علاوه بر معانی مذکور ایيات دیگر مولانا رانیز که دارای معانی زیر میباشد ذکر میکرد .

۱- مشابهت دوچیز بیکدبیگر (از المنجع)

اشتباهی هست لفظی در میان لیک خود کو آسمان کوریسان
 ۲ - شک و تردید در صحت امری (از النجد)

اشتباهی و گمانی در درون

رحمت حق است به رهمنوں

مؤلف با وجودیکه در مقدمه کتاب بفرهنگ‌های دیگران تاخته و آنها را دارای «نقایص بیشمار» و «فاقد شرح و توضیحات لازم.» قلمداد کرده و فرهنگ خود را «قاد آن سهو و نسیانها و سهل انگاریها» شمرده است. خود مرتکب اشتباهات بیشتری شده و حتی در تفسیر لغات ساده و متداولی نظیر «اشتباه» مسامحه کرده و از نقل معانی و ایيات مناسب خودداری نموده است.

در صفحه ۲۰۰ ذیل «اشراق» بیت زیر بعنوان شاهدآمده است
 زمیر از پر کند آفاق را چه غم آن خورشید با اشراق را
 مؤاف بجای اینکه شعری مناسب اشراق بیاورد. شعر بالا را ذکر کرده است. اما در اینجا کلمه «با اشراق» که مراد مولاناست با کلمه «اشراق» تفاوت بسیار دارد.

حق این بود که مؤلف ترکیب «با اشراق» را توضیح میداد اساساً در بیت بالادر یا فتن معنی «با اشراق» ممکن است برای خواننده قدری دشوار باشد. بخصوص از نظر اینکه این ترکیب ذیل اشراق آمده است.

البته ما فرض میکنیم که مؤلف «موشکاف!» همانطور که تا به حال کلیه لغات را «موشکافی!» کرده و بخیال خود از نظر صرف و نحو و دستور زبان فارسی و معانی و بیان در حافظه هم چیز را تفسیر کرده است بی آنکه بخود رحمت روی کاغذ آوردن معانی لغات را بدهد.

و اضطرست که ترکیب «با اشراق» صفت مرکب و معنی «تابنده» میباشد. و با کلمه اشراق که مصدر باب افعال است تفاوت بسیار دارد. در صفحه ۳۰۳ ذیل کلمه «اشکال» شعر مورد استشهاد را چنین آورده است

خاطر آرد بس شکال اینجاو لیک بسکله اشکال را دستور نیک
 بطوریکه ملاحظه میشود کلمه «بسکله» در اول مصraع دوم
 شعر «بسکله» ضبط شده است و در غلطنامه «کامل و مستوفی!»
 نیز تصحیح نگردیده است.

بدیهی است چنین اشتباهی مسلماً خواننده را بیش از پیش گمراه میکند

مگر آنکه بخود زحمت بدده و بمثوى مراجعت نماید.
در صفحه ۲۰۶ «اصحیحین» چنین ضبط است: «بکسر اول... از دو صفات
جمال و جلال حق تعالیٰ.»

در اینجا همانطور که قبل نیز اشاره شد هم اصل لغت و هم جمع
آنرا بعنوان لغت مستقل آورده است. گذشته ازین مؤلف «دانشمند اوادیب!»
عدد را با محدود مطابقه داده یعنی بجای «دو صفت».
«دو صفات». آورده است. ما امیدواریم که مجدداً فرهنگستان
تشکیل و آقای گوهر بن بعنوان عضو کلیه این اشتباهات را که حتی شایسته
مبتدیان نیست صحیح اعلام نماید و دستور زبان فارسی نوی مطابق با موازین
همین کتاب تدوین نماید.

این اشتباهات گواه انسنت که این استاد! محترم دانشکاه حتی مبادی
اولیه دستور و صرف و نحو را نمیداند مغلوب در مقدمه آن ادعاهای بیمودد
دانموده و تألیف خود را بهترین کتاب در نوع خود محسوب نموده است
در صفحه ۲۰۷ «ذیل-«اصحاح الشمال» نوشته است «باران چپ»
و بهمین توضیح اکتفا شده است با اینکه مؤلف در فهرست مأخذ مدعی است
که بعنهای کتاب تفسیر از قبیل

- ۱- انقان فی علوم القرآن
 - ۲- حقایق التاویل فی متشابهه التزلیل تالیف سید شریف رضی
 - ۳- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن معروف
بتفسیر ابوالفتوح رازی
 - ۴- تفسیر حسینی. تأليف سید حسین و اعط کاشفی هروی
 - ۵- تفسیر المہیر. تأليف ملا سلطان علی گنابادی
 - ۶- تنویر المقیاس - تأليف ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروز آبادی
 - ۷- تلخیص البیان. تأليف سید شریف رضی
 - ۸- کشف الاسرار - با تفسیر خواجه عبدالله انصاری
 - ۹- مفاتیح الغیب با تفسیر الکبیر
 - ۱۰- منهج الصادقین ملافتح الله کاشانی
 - ۱۱- ینایع الموده
- مراجعت کرده است

باز هم نتوانسته است تفسیر اصحاب الشمال را در تفسیر فارسی ابو الفتوح بیداکند و مطلب را آنطور که شایسته مقام است برای خوانندگان روشن سازد.

زیرا ابوالفتوح در صفحه ۳۲۲ جلد نهم تفسیر خود که آیه اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال را نهاده بود میکند تنها به ترجمه تحت اللفظی آیه پرداخته و در صفحه ۳۱۳ ذیل اصحاب الميمنة و اصحاب المشئمة که مرادف اصحاب اليمين و اصحاب الشمال است، به تفصیل موضوع را شرح میدهد و اگر مولف بی میبرد که اصحاب الشمال مرادف اصحاب المشئمة میباشد بصفحه ۳۱۳ که مقدم بر ترجمه تحت اللفظی است مراجعه میکرد و تفسیر و شان نزول آیه را میبایافت. (۱)

در صفحه ۲۰۹ - در برابر «اصحاب نهی» چنین ضبط شده است.

«نهی بضم اول - جمع نهی بضم اول بمعنى خردما و عقلها يا اصحاب نهی عاقلان زیر کان .» باید مینوشت بضم نون و فتحها والف مقصوره در آخر (یا) جمع نهیه است

(بضم نون و سکون هاو فتح با) تا خواننده دچار تردید نشود. مخصوصا لازم بود که حرکات مفرد نهی نیز ذکر شود.

در صفحه ۲۱۱ در تفسیر اصطرباب ریز مینویسد «عر + فا - آنکه اصطرباب میسازد ...» در صورتیکه در صفحه مقابل (۲۱۰) اصطرباب چنین ضبط شده «کلمه ایست یو نانی ...» در اینجا خواننده متوجه میشود، چگونه از ترکیب کلمه یونانی «اصطرباب» و «ریز» فارسی

(۱) حال برای روش شدن ذهن خوانندگان بخصوص خود مؤلف به نقل خلاصه تفسیر میردادیم ... گفت در قیامت به صنف و سه نوع باشید «فاصحاب المیمنة» اصحاب دست راست باشند. آنانکه ایشان را بر دست راست بهشت برند و یا آنان باشند که نامه های ایشان بدست راست دهند

۲ - اصحاب المشئمه. آنها باشند که به دست چپ بدوزخ برند و یا آنها بیان که نامه های ایشان در قیامت بدست چپ دهند و دسته سوم السا بقون یعنی آنانکه در متابعت انبیا سابق بودند ... برای اطلاع بیشتر به جلد نهم تفسیر مراجعه شود.

که از مصدر ریختن است. کلمه عربی «عر» + فارسی «فا» درست میشود اینگونه اشتباهاست یا عدم دقیقت مؤلف را میرساند و یا اینکه نشان مبدده نویسنده از این نوع اصطلاحات بیگانه میباشد.

در صفحه ۲۱۵-«ذیل «أصول دین» چنین ضبط است «عر. اصول

دین بزعم اهل سنت مه است توحید و نبوت و معاد . . . هر که باین معتقد باشد مسلمان است والا کافر پا مشرك است .. » در اینجا مؤلف گذشته از اینکه ذکری از نوع ترکیب «اصول دین» نکرده مدعی است که عدم اعتقاد بسه اصل مزبور شخص را کافر یا مشرك می‌سکند. در صورتیکه مشرك کسی است که برای خداوند یکتنا شریک قابل شود و بجز کافر است. اما مولف متوجه این نکته نشده است اینجاست که خواننده در می‌باید هر کجا صحبت از مذهب و اصول فقهی و آیات قرآن و احادیث بیان آید مولف در منجلات جهل غوطه ور مبکردد .

صفحه ۲۱۶ اضرار - «عر» - بکسر اول - زیان‌خورد . «

اضرار مصدر باب افعال و معنی آن زیان رسانیدن و ضرر زدن است
نه ((زیان و ضرر)) بطور مطلق . این اشتباه ناشی از عدم اطلاع مؤلف
باب اب نلائی مجرد و مزبدفیه عربی و ندانستن مصدر مرکب و اسم بسیط
در زبان فارسی است .

صفحه ۲۱۹ - اظهار «عر-بکسر اول پدید کردن اشکار ساختن -

پدیدار کردن «

کنت کنزاً گفت مخفیاً شنو
جوهر خود گم مکن اظهار شو. »
در این بیت که مورد استناد مؤلف است «اظهار» هیچیک از معانی
ذکر شده را نمیدهد بلکه در این شعر «اظهار شو» معنی اشکار شو دارد
خوانندگان میدانند که فعل متعدد «اشکار ساختن» با فعل «اشکار شدن»
دومعنی متفاوت دارند.

ثانیاً مؤلف ابدا عبارت عربی «کنت کنتر آمخفیا.» را که مراد حقیقی مولانا از بیت مورد استشهاد است تفسیر نکرده است و بعای آن کلمه ((اظهار)) را که لفظی عادی است معنی کرده آنهم بغلط . واز تفسیر حدیث که بر این شرح آن لازمتر بود غفلت ورزیده است.

در صفحه ۲۲۱ در تفسیر اعتمید چنین ضبط شده است. «عر. لقى است در اعتماد که بنا بقاعدۀ اماله باین صورت در آمده است. مثل

عثیب حسیب و کتیب که مماله عتاب و حساب و کتابست، تکیه کردن بر چیزی نیست
لیک بر شیری ممکن هم اعتمید اند آ در سایه نخل امید
۱- جمله «لغتی است در اعتماد.» بکلی غلط است زیرا علمای
علم لفت که این روش را بکار میبرند. مرادشان اصطلاحی بود که امروز
از آن به «لهجه» تعبیر میکنند. بنابراین در اینجا «لغتی است» بجای
«لهجه است» بکار برد شده و از طرفی میدانیم که لهجات در شهرستانهای
مختلف یا کشور فرق داردمثلاً (امشب-افتاد-هندوستان) که در نواحی جداگانه
 بصورت «امشو - افتید - هندوستون» تلفظ میشوند بجز تغییراتی است
که بر حسب قواعد صرف با تجوید یا اشتقاق در کامه رخ میدهد. چنانکه
خود مؤلف هم پس از «لغتی است» نوشته است. «بنابقاعدۀ اماله»، و در
نیافرۀ است که قاعده اماله بجز لهجه‌های محلی است.

۲- چنانکه ملاحظه میشود مؤلف تفاوت میان مصدر باب افعال «اماۀ»
از ریشه «هیل» را بالاسم مفعول همان مصدر که «اماۀ» باشد در نکرده
و کامه ممال را بغلط «اماۀ» آورده و در غلط‌نامه «مستوفی»! هم
آنرا تصحیح نکرده است.

گذشته از اینها مؤلف از بحث در باره قاعده ممال کردن کلمه در
عربی غفلت ورزیده و برای خوانندگان توضیح نداده است که چگونه شعر ای
متقدم بر حسب اصول علم قافیه و تجوید کلماتی را که دارای یا مجہول
بودند با کلمات ممانع‌بی‌قافیه میکردند و مثلاً «کتاب و حساب و عناب» را
پس از ممال کردن «كتیب، حسیب، عثیب» میشوند با کلمه‌های «نهیب، فربب»
که دارای یا مجہول فارسی اند قافیه میکردند همچنین شیر که دارای
دو معنی است و از لحاظ تلفظ هم فرق داشته (زیرا یکی دارای یا معلوم و
دیگری دارای یا مجہول بوده است) (چنانکه مولانا فرماید:

آن یکی شیر است کام میدارد و آن یکی شیر است کام میخورد
و حتی قاریان قرآن هم که روایات قراء سبعه را مراجعات میکنند، گاه
درین قرآن خواندن کلمات کتاب و حساب و امثال آنها را بطريق ممال
میخوانند. و اگر خوانندگان توجه کرده باشند بخاطر میاورند که مثلاً
تلفظ «كتیب» که ممال «کتاب» است بصورت یا ما قبل مفتوح است

له بای معلوم فارسی . در شعریکه از مولانا استشهاد شده کلمه اعتقاد بس از میل دادن صدای الف به با که در علم تجوید متده اول است به «اعتمید» تبدیل یافته و آنگاه چون تلفظ کلمه (بای ما قبل مفتوح) به بای مجھول فارسی در کلمه امید شبیه شده است . آنها را با یکدیگر قافیه آورده است .

در اینجا نیز مؤلف بدست خود ثابت کرده است که ادعای پوچش در مقدمه کتاب مبنی بر «موشکافی لغت از لعاظ صرف و نحو و بدیع و قافیه و تمام علوم نقلی !وعقلی !» بلکه بی اساس و مبانی تهی است زیرا همانطور که در چند جا اشاره شد مؤلف هنگام برخورد بالفات غیرمشکل که تفسیر آنها لازم نیست از هر دری سخن میراند لیکن در این گونه موارد که باید شرح کامل لغت را برای خواننده بیان کند ، بعلم بی اطلاعی بلکلی غفلت ورزیده است .

اگر مؤلف بقاعده «ممال» وقوف میداشت در صفحه ۲۸۲ در این بیت گوشور یکبار خنده گردوبار چونکه لاغ املی کندیاری بیار «املی کند» از مصدر «املی کردن» را ذیل املا نمیاورد و بفرض هم که آنرا ذکر میکرد میبایست توضیع میداد که در فارسی کلمه املا ممال شده وبصورت «املی» در آمده است .

همچنین در صفحه ۱۱۱ گذشته از اینکه ضبط کلمات «اجری خوار» و «اجری دادن» را درست نوشته است بقاعده مذکور که در زبان فارسی قدیم بسیار متداول بوده ابداً اشاره نکرده است .

صفحه ۲۶ در ذیل اعراب مینویسد « عر - بکسر اول - روشن و واضح گردانیدن و پیمان کردن و حرکات اوآخر کلمات عرب . چرا که واضح میکند معانی مقتضیه را یا اینکه دور میکند فساد التباس را - اشکار کردن - اصطلاح کردن - پیدا گفتن سخن - درست کردن کلام . »

زید و عمر از به را ابرابر است ساز گر دروغست آن تو با اعراب ساز مؤلف با آوردن « معانی مقتضیه » و جمله های مقلوب « دور میکند فساد التباس را . » و « واضح میکند معانی مقتضیه را » نشان داده است بی آنکه مطلب را خود هضم کند و معنی مناسب شعر مورد استناد را بر گزیند عبارات و معانی گوناگونی از کتب نقل کرده که خواننده

هم مانند مولف چیزی از آنها استفاده نمیکنند و معلوم نیست کدامیک از معانی نقل شده مناسب مقام است.

در اینجا خوانندگان بخوبی درک میکنند که مؤلف جز «تألیف» و «حق التالیف» مقصدی نداشته است و گرنه بجای این هذیان گوئیها معنی لازم را مینوشت و با طاله کلام نمپرداخت تا خواننده سرگردان نشد ایضا در صفحه ۲۲۴ - در بیان معنی اعراض چنین آورده است .
«عر - بکسر اول - روی برگردانیدن رخ تافت - برگشتن .» - جمع عرض .

جمع «عرض» اعراض است بفتح همزة نه بکسران . معلوم میشود مؤلف تفاوت مصدر باب افعال را که بکسر همزة است با وزن جمع مکسر افعال نفهمیده و هر دو را بکسر اول آورده است در صورتیکه لازم بود در جمع «عرض» ضبط کلمه را صحیح قبدمیکرد

عر . بفتح اول و سکون و فتح ميم .
مؤلف گذشته از اینکه ضبط کلمه را غلط آورده و بجای «سکون دوم» سکون مطلق نوشته است و پس از معنی کردن کلمه از لحاظ لغوی شرحی از کتاب «اکسیر اغظیم» در باره «اسباب نزول ماء» نقل کرده است در صورتیکه مطالب مزبور از موضوع خارج است . و اگر نباشد در چنین تألیفی مؤلف از علل امراض بحث کند ناگریز میباشد نظریه جدید پزشکان معاصر را نیز نقل کند و در این صورت تألیف «ضخم تراز ضخم» میشود

در صفحه ۲۴۸ - اقصاء «عر .. بفتح اول دور ...»

چونکه تا اقصای هندستان رسید در بیان طوطی چندی بدید در اینجا مؤلف املای کلمه را که باید «اقصی» با الف مقصود و ضبط کند بالف مددوه آورده است . غافل از اینکه اولا در شعر مولوی بصورت الف مددوه نیست بلکه در زبان فارسی هنگام اضافه شدن بكلمه دیگر بصورت الف مینویسند و برای ظهر کسره اضافه یا زائد میان مضاف و مضافق ایه میاورند و مؤلف از درک چنین قاعده ساده املائی عاجز بوده صفحه ۲۴۹ - ذیل اقطاع آمده است . «عر - باره ها - لغت ها

بفتح اول)

گذشته از اینکه مؤلف در اینجا نیز مانند اکثر صفحات معانی خارج از موضوع از سایر فرهنگها نقل کرده ضبط کلمه را هم بغلط نوشته است. و اقطاع را که بکسر همزه و ماخوذ از «اقطاعه عربی» است، بفتح اول و بروزن جمع مكسر آورده است. و همانطور که در کلمه اغراض تذکرداده شد این استاد کرسی ادبیات اتفاقاً تفاوت بین جمع مكسر عربی و مصدر را درک نمی‌کند. والا این اشتباه را چند بار تکرار نمی‌کرد.

در صفحه ۲۴-ذیل ((اکدز)) چنین ضبط شده ((عر-ق بفتح اول تیره

دردآلود - تیره درنگ))

در اینجا نیز مؤلف در نوشتن حرکات کلمه اشتباه کرده و حرکات حروف دوم و سوم را که ((بسکون دوم و فتح سوم است)) ضبط نکرده است . و خواننده ممکن است در خواندن کلمه دچار اشتباه شود.

در صفحه ۲۵۷ در مقابل الهی چنین آمده است: ((عر. م بفتح اول

و تشدید لام منسوب بخدا ..)

((روح را نائیر آگاهی بود هر که را این پیش الهی بود))

با اینکه خود مینویسد به تشدید لام معدلك املای کلمه را هم در

ردیف لغات و هم در شعر مورد استناد غلط نوشته و اللهی را اللهی ضبط

نموده . و در همان صفحه باز ((الله)) را بغلط ((الله)) آوردہ و

صفحه از ذکر حرکات کلمه ((انعام)) غفلت ورزیده است.

صفحه ۲۵۸ در معنی کردن الپارسلان مینویسد.)) بفتح اول

الپدر ترکی . بمعنى

٦٠ - همان صفحه ذیا السالفة منه سده : « اللہ یفتح اول سعف

دلیل و شجاعه ...

طوریکه ملاحظه مشود در «الب ارسلان» الب را شر و در «الب

الب)) الب را دلیر معنی کرده است در صورتیکه الب = دلیر و شجاع

وارسان = شیراست.

گردن الپ آنهم در يك صفحه متغير ميشود و نميداند اين لغزش را بر چه حمل کند.
آبا خود مؤلف است که مرتكب چنین اغلاطی شده است يامانند كتاب حجه العق
ديگري مطالب را تهيه کرده و مؤلف صحت و سقم آنرا تشخيص نداده است .
در صفحه ۲۶۴ - ذليل القارעה چنین آمده است : ((عر - ق -
ساعت کوبنده - نام صد و بکمین سوره فرآن کريم القارעה ما القارעה
و ما ادریک ما القارעה)) ساعت کوبنده چيست ساعت کوبنده و چه چيز
داندا کرد ترا که چيست ساعت کوبنده))

شاه آمد تا به بیند واقعه دید آنجا زلزله القارעה
با توجه بمعنی فارسي آيات سوره فرآن مجید مر بوط بسوره القارעה
خواسته نه تنها چيزی از عبارات فارسي درک نمیکند، بلکه ممکن است نيز
کمراه شود . بطوریکه قبل از نيز تذکر داده شده استفاده از زیر نويس
آيات در کتب تفسیر مستلزم داشتن مقدمات کافی از احاديث و فقه و معانی
و بيان است گذشته از اينها باید بمعنی تفسير نيز توجه داشت (۱)

(۱) مؤلف بي آنکه تفسير سوره القارעה را مطالعه کند و مورد
توجه قرار دهد فقط به نقل زير نويس آيات اكتفا کرده است و بهمین دليل
است که عبارت «ساعت کوبنده چيست ساعت کوبنده ...» موضوع عجیب
و مرموزی جلوه گر میشود . اینک خلاصه تفسیر ابوالفتوح رازی در باره
القارעה برای مزيد اطلاع نقل میگردد :

این سوره مبارکه در تو صيف روز قيامت نازل شده است . قارעה
بکی از نامهای قيامت است . اصل کلمه از (فرع) و (کوفتن) آمده است و
مقصود اين است که ساعت قيامت و يا خصلت قيامت چيست و برای آنکه
قيامت عظيم تر جلوه کند میگويد تو چه داني که قيامت چه روز است . و
سبس قيامت را وصف کرده میگويد در آن روز مردمان مانند پروانه های
چراغ برآکنده میباشند .. الى آخر

حال بمعنوي لنوى قارעה پردازيم - بطوریکه در فرهنگ عربی
المنجد ضبط شده است . قارעה بمعانی قيامت - بلاي بزرگ است ،
مؤلف بصرف اينکه مولانا کلمه (قارעה) را درشعر بکار برده تصبور
نموده است که منظور القارעה است که در آيات ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره فرآن
مجيد با آن اشاره شده است .

باتوجه به تفسير مذکور در بالا نعجم در اينجا است که مؤلف چرا کلمه
واقعه را ما خود از سوره واقعه ضبط نکرده است !

در صفحه ۲۶۵ - در تفسیر - الهم چنین ضبط شده است :
 «ع . ق . الف - لام - میم . ترکیبی است از چند کلمه که در
 اول بسیاری از سور قرآن کریم آمده است ... بعضی آنرا قسم میدانند
 و برخی یکی از نامهای خدا تصور میکنند.»

این الهم و حم این حروف چون عصای موسی آمد دروقف
 این الهم و حم ای پدر آمده است از حضرت مولی البشر
 دو بیت ذکر شده ایاتی هستند که بعنوان شاهد مثال از مشوی
 ذکر شده است :

مؤلف «الهم» را مرکب از الف - لام و میم نوشته مذکور بگوید
 «ترکیبی است از چند کلمه ..» اینکار از دو حال خارج نیست . با وجودی که
 خود ذکر میکنند که ((الهم)) مرکب است از ((الف و لام و میم)) و در بیت
 مورد استناد نیز تایید شده است.

این الهم (الف . لام . میم و حم (حاء-هیم)) این حروف،
 یا اینکه مؤلف به چوجه فرق بین حرف و کلمه را که درس اول صرف
 و دستور زبان فارسی است نمیداند و یا اینکه این لاطالات را دیگری
 برای ایشان برشته تحریر آورده است؛ والاچگونه ممکنست شخصی باداشتن
 این مقدار معلومات بدرجه استادی برسد و اولیاء دانشگاه هم اجازه
 بدهند رجال آینده کشور یعنی دانشجویان فعلی در مکتب چنین استادی
 که فرق میان حرف و کلمه را ندهد و تفاوت بین مصدر و صفت را ندانند
 تلمذ نمایند از طرف دیگرا اگر دقیقاً بتفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میکرد
 مؤلف در میافات که از عهد تفسیر حروف رمز قرآن بر نیامده و عباراتی که
 ذیل «الهم» آورده است بسیار ناقص و نارسا است . (۱)

(۱) در تفسیر ابوالفتوح چنین ذکر شده است: «خداؤند با فروستاندن
 حروف مقطع میخواسته است مردم را متوجه کند که قرآن از جنس حروف
 و اصوات است و نوع دیگری نیست . بسیاری از علمای تفسیر بر آنند که
 دانستن حروف مقطع قرآن از اسرار خداوندیست و در یافتن آن مختص خداوند
 و رسول گرامی اوست.

در این صورت اگر ادعای مؤلف در مراجعه بـ تفسیر ابوالفتوح حقیقت
 میداشت . «حروف مقطع» با کلامه اشتباه نمیشد و این امر میرساند که
 مؤلف واجد همان شرایط نوبت نگیرد! که نظامی عروسی در چهار مقاله
 شرح داده است

ذر صفحه ۲۶۷ در مقابل «الله ، الله» چین مینویسد .

« کلمه ایست که در مقابل تعجب استعمال شود و گاهی هم بطریق تهدید رواج شود ای احذرو والله گاهی بمعنی آنکه الله و معادل آنچه در فارسی گوییم ترا بخدا فلان عمل را انجام مده – حاشا . »

الله . الله زود بفروش و بخر
قطرهای ده بعمر بر گوهر بخر
در اینجا چون کلمه بصورت مخفف خوانده میشود ذکر حرکات آن
بسیار ضروری است زیرا اگر ضبط کلمه بصورت صحیح نوشته نشود خواننده
ممکنست آنرا بچند صورت بخواند . فرهنگ نویسان در این گونه موارد
نباید تصور کنند که چون کلمه (الله) بگوش همه آشنا است از ذکر ضبط
کلمه باید خودداری نمود . حتی اگر یک نفر در هزار هم حرکات کلمه را نداند
نوشتن حرکات لازم میگردد گذشته از این مؤلف اشاره بنوع کلمه (که از
اصوات است) نکرده است .

ثالثاً - کلمه تحدیر بغلط تحدیر چاپ شده و در غلط نامه هم تصویب نگردیده است.

در صفحه ۲۶ ذیل «اماره» چنین آمده است (عر. ق. امر کشته...
ما خود از آیه شریفه وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء آیه ۵۳
سوره یوسف .)

در اینجا حرف کات کلمه بیان نشده است در حالیکه ممکن است خواننده آنرا به تشدید و یا بتخفیف (میم) فرایت کند و چنانکه قبل از نیز اشاره شد در نوشتن فرهنگ آوردن ضبط کلمات از اهم موارد میباشد.

ثانیاً - مؤلف نوع کلمه را تعیین نکرده است . در اینجا کلمه «اماره» بروزن (فعاله) صیغه مبالغه است . مؤلف از یم آنکه کلمه با (افعل التفضیل) اشتباه نشود نوع آنرا تعیین نکرده است و حق هم بجانب اوست . زیرا هنگامیکه مؤلف (احکم) را صیغه مبالغه بداند بی شک (اماره) نیز (افعل التفضیل) خواهد شد .

در صفحه ۲۶۹ - در ذیل (امالكتاب) . چنین آورده است : (مادر کتاب - اصل قرآن ...) وهمچنین آیه ۵ از سوره مبارکه آل عمران را بعنوان شاهد مثال ذکر کرده است . «**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ هُنَّةَ آيَاتٍ مُحْكَمَاتٍ هُنَّ امَالْكِتَابِ وَآخِرٌ مُتَشَابِهَاتٍ** .» واین عبارات را بعنوان ترجمه آیه شریفه نقل کرده است . (اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را ازاوست آیتهای بی احتمال واشتباه که آنها اصل قرآن است و دیگر محتمل و مشتبه) مؤلف که در کتاب خود یعنی ((فرهنگ لغات و تعبیرات مشنوی)) بایدلغات دشوار و دور از ذهن را تعبیر کند و از ذکر کلمات ساده مانند ((آب)) و ((اظهار)) - ((اویز)) کلمه ((اگر گفتن)) خود داری نمیکند . اما از توضیع مطالب لازم بعلت عدم اطلاع شانه خالی کرده است . و همانطور که قبل تذکرداده شد حتی به تفسیر ابوالفتوح رازی هم مراجعه نکرده است چون این کتاب برای مبتدیان نوشته نشده است بلکه کسانی میتوانند از آن استفاده کنند که مبادی فقه و احادیث و سایر کتب مذهبی را خوانده باشند بر همه کس واضح است که ((ام)) در این آیه شریفه یعنی مادر نیست بلکه یکی از نامهای قرآن میباشد و گفته اند که قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمانان ییش از سی واندی اسم دارد مانند فرقان - کتاب - مصحف - الله - کتاب - میین - ذکر - بлаг - مبارک - حق - هدی - قرآن المجید قرآن الکریم . . . و یکی هم ام الکتاب است که مؤلف بعلت مراجعه نکردن بکتب مذهبی و تفاسیر مهم آنرا درک نکرده است .

نکته مهم در اینجا اینست که نویسنده کتاب از تفسیر آیات محکمات و آیات متشابهات خودداری کرده و باور دن ترجمه نارسانی اکتفانموده است در حین خواندن کتاب این سؤال برای خواننده ییش میآید که چرا مؤلف آیاتی را بعنوان شاهد مثال آورده که خود از فهم و درک معنی آنها عاجز

است مثلاً تعجب در اینجاست که چرا مؤلف آیه پنجم از سوره مبارکه آل عمران را که درک و تفسیر آن با مراجعه بکتب مذهبی ملازم دارد شاهد آورده است. در صورتی که میتوانست شاهد (ام الكتاب) را از ایات دیگر قرآن مانند آیه چهارم از سوره الزخرف « وَإِنَّهُ فِي إِمَّالِكَتَابٍ لِّدُنْيَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ ». بیاورد که کلمات محکمات و مشابهات در آن نباشد تا در ترجمه آنها

دچار هذیان گوئی واشتباهات غیرقابل گذشت نگردد
واگر برای نرجمه و یا تفسیر آیات شریف قران مؤلف تفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میکرد و نوشته های زیرنویس آیات بعضی از قرآن های معمولی را برای چنین کتاب مهمی ملاک عمل قرار نمیداد و یا نزد جناب آقای حکمت استاد محترم کرسی تفسیر که خود در مقدمه از ایشان یاد کرده است میرفت و از تفسیر کشف الاسرار مهظمه استفاده میکرد هر گز بچنین خطای بزرگی دچار نمیشد و منلا « ام الكتاب » را که بکی از نام های قران است به مادر کتاب ترجمه نمیکرد .

اینک برای اینکه خوانندگان گرامی بنارسا یی و « ابتر بودن » کار مولف بی بیرن و برای اینکه نشان داده شود ، تحقیق و تفسیر در کتب بزرگان ادب و علمای دین کار و اشخاص پرمدعا نیست و در نوشتن کتاب های مهم نباید فقط به آوردن نام یکصد و چند کتاب بعنوان مأخذ آنهم بدون مراجعه با آنها اکتفا کرد . عین تحقیقات « مبیدی » را درباره آیات مزبور از هر سه نوبت (روش تفسیر مبیدی چنین است که هر آیه را در سه نوبت شرح میدهد . نوبت نخست فقط ترجمه پارسی شیوا . نوبت دوم تفسیر آیات بر حسب نظر علمای تفسیر اسلام . نوبت سوم تأویل و تفسیر آیات بر طبق نظر عرفانی و اهل تصوف .) نقل میکنیم و البته برای تعبیر لغات مشنون شاهد مثال آوردن از تفسیر مبیدی معروف به تفسیر « خواجه عبدالله انصاری . » که خود از بزرگان متصوفه بوده و بیش از هر کس آشنا باصطلاح اهل تعوف بوده است . بدرجات مناسبتر و شایسته تر میباشد .

النوبه الاولى . قوله تعالى : **هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ**
او انکسی است که فروفرستاد بر توانین نامه را . « منه آیات محکمات »

بقیه پاورقی از صفحه قبل

از اوست آیت‌های استوار داشته و تمام کرده . « هن ام الكتاب » و آخر متشابهات » و آیت‌های دیگر است که بهم مانند در ظاهر و جز از یکدیگر ند در حقیقت . (صفحه ۱۵ تفسیر کشف الاسرار) . (۱)

(۱) در صفحه ۱۶ ذیل : النوبه الشانیه مینویسد :

قوله تعالی . « هو الذی انزل » یعنی . القرآن « منه » ای من القرآن « آیات محکمات » ای ((متقنات مبینات مضلالات لاشکال فی لفظهن و ظاهرهن یعمل بهن)) . میگوید این آیات قرآن بعضی محکمات است است و بعضی متشابهات . محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود . نسخ از آن بازگرفته اند و معارضه از آن بازگردانیده و اختلاف را در آن حاجت بتکلف نظر نباشد از آنکه روشن و پیدا و ظاهر بود و آن فرائض و حدود است امر و نهی و حلال و حرام و معظم قرآن و اصل قرآن آنست چنانکه گفت « هن ام الكتاب » ام هر چیز معظم انت که قوام آنچیز بدانست و گفته اند « هن ام الكتاب » ای « ام کل کتاب » انزل له الله علی کل نبی فیهں کل ما احل و کل ما حرم » میگوید . این آیات محکمات که درین فرآن بتوفرو فرستادیم اصل همه کتاب خدا بند که پیامبر از را داد یعنی که همه را بیان حلال و حرام و فروض و حدود کردیم و روشن گفتم ابن عباس گفت : آنست که در سوره الانعام بسیار بیان کرد « قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ... » الی آخر الایات یلان و نظیر آن در سوره بنی اسرائیل است و قضی ربک الاعبدوا الایاه « الایات و آخر متشابهات » اخرج جمع اخیری است . میگوید متشابهات در این قرآن و متشابهات آنست که بچیزی ماند در ظاهر و که جزان باشد در حقیقت چنانکه گوید « و اذا اردنا ان نهلك قریة امر نامتر فيها ... » و در ایشی دیگر گفت : « ان الله يا هر با العدل ... »

ظاهر این هر دو آیت بدان ماند که آنجا بفسق میفرماید و بینجانی از آن میکند تا آنکه عالم بیان کند و گوید یعنی آیت آنست که « امر نامهم با لطاعه فخالفوا و فسقوا . » قتاده وریع و ضحاک گفتند محکمات ناسخات است که موجب عمل است و متشابهات منسخات است که ایمان آوردن بدان واجبست اما عمل بدان نیست .

در صفحه ۲۷۹ - در تعریف «امر معروف» چنین می‌نویسد.

این زیدگفت: محکمات قصص انبیاست که رب العالمین آنرا مفصل و مبین کرده در قرآن قصه نوح در ۴ آیت. قصه هود در ده آیت. قصه صالح در هشت آیت. قصه لوت در هشت آیت. تا قصه شعیب در سیزده آیت. قصه موسی در آیات فراوان و ذکر پیغمبر ص ما در (۴۴ آیت) بازگفت وفضل و شرف وی در آن مبین کرده است.

و متشابهات آنست که درین قصه مکر رمیشود چنانکه در قصه نوح گفت ((قلنا احمل)) جای دیگر گفت. ((فاسلک فيها)) و عصای موسی را گفت «فاذا هی حیة تسعی» جای دیگر گفت «فاذاهی ثعبان همین» و گفته اند که محکمات آنست که علماء را دریافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسند و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند. چنانکه وقت خروج دجال و نزول عیسی و آفتاب از مغرب بر آمدن و قیامت برخاستن و مانند این که الله بدانستن آن مستائز است و خلق را بر آن اطلاع نه و جز ایمان آوردن بدان کس را در آن نصیب نه و بر روایتی دیگر از ابن عباس متشابهات آنست که تشابهت علی اليهود بما اول و اعلی حساب الجهل. آنگاه میبدی در بازه فایده متشابهات و حکمت آنها سخن میگوید و درس (۳۳) ذیل النوبه الثالثه از نظر عرفانی بتفسیر آنها میپردازد و میگوید: قو له تعالی «هو الذي انزل . . .» هونه نام است نه صفت... «منه آیات محکمات» دو قسم عظیم است از اقسام قرآن: یکی ظاهر روشن یکی غامض و مشکل. آن ظاهر جلال شریعت راست و این مشکل جمال حقیقت راست آن ظاهر با نست تا عامه خلق بدريافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند و این مشکل بانست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار با آن برآز و لینعمت رسند راز آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس و راز است بسانشیب و فراز است و اذ عزت آن حال و شرف آن کار پرده غموض و تشابه از آن بر نگرفت تاهر نا معرمی درین کوئی قدمی ننهد که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوک بود.

روگرد سرا پرده اسرار مگرد
کوشش چه کنی که نیستی مردنبرد
مردی باید زهر دو عالم شده فرد
کوچر عه درد دوستان داند خورد

«امر کردن بکارهای نیکو که در شریعت اسلام معروف شناخته شده است . چنانچه صوم - صلوٰة و حجّ و زکوٰة و عید فطر و عید قربان - یکی از فروع دین است. و در قرآن کریم اقامه نمازو ادای زکوٰة و اطاعت خدا و پیغمبر امر معروف خوانده شده است. سوره توبه آیه ۷۲ »

جمعه شرطست و جماعت در نماز امر معروف و زنگر احتراز
و اقامت استباط عجیبی است، اینگونه جملات میرساند که اساساً مولف
حتی ابتدایی ترین مسائل فقه اسلامی را مطالعه نکرده است . و اصول و
فروع دین و موضوع امر بمعروف را نمیداند.

مولف در چند جا اهر بمعروف را «امر معروف» ذکر می کند ،
bastnاد اینکه مولوی در شعر آن را بدانصورت آورده است . غافل از
اینکه ضرورت شعری مورد جداگانه ای دارد لیکن ذکر جملات و کلمات
ناقص در نثر جایز نیست . بخصوص که در آیه ۷۲ سوره توبه که با آن اشاره
شده است جمله عربی آن ((يامرون بالمعروف)) ((به نیکی امر می کند))
میباشد .

تصور میرود خوانندگان ماتاکنون بسیاق کتاب نوشتن مولف آشنا
شده اند مولف هر وقت بخواهد جملاتی از پیش خود بنویسد بی آنکه
عبارات دیگران را نقل کند . آن جملات آنکه از اشتباه و اغلاط موضعی
و دستوریست باید از مولف سؤال کرد در کجای قرآن اقامه نماز
که ستون دین و از جمله فرائض است یا ادای زکوٰة و یا برگزاری مناسک
حج ((امر بمعروف)) خوانده شده است ؟

اساساً امر بمعروف وقتی لازم میشود که شخص مومنی مشاهده نماید
از یکی از همکیشانش ترک اولاً یعنی سرزده است و یا اینکه یکی از واجبات
راترک گفته باشد . در این هنگام بر او فرض است که باشرایط مذکور در کتب
فقه اورا بوضایاف دینی آشنا سازد

با چنین اشتباهاتی تصور میرود که مولف با ذکر جمله ((امر
کردن بکارهای نیکو که در شریعت اسلام معرف شناخته شده است .))
حتی معنی اصطلاحی معروف را درک نکرده است و پنداشته است در شریعت اسلام
معروف ((بتصور مولف)) معنی مشهور را میدهد و گرنه قبده ((شریعت
اسلام)) بس از ((امر کردن بکارهای نیکو)) ضرورتی نداشت و اگر وی

مطاب را آنطور که باید درک میکرد جمله را چنین مینوشت ((امر بمعروف در اصطلاح فقه بمعنی امر کردن بکارهای نیکوست)) و اگر بنا بود (بشهوه مولف در همچوی کتاب) معنی لغوی کلمه ذکر گردد، سپس میافزود ((معروف در لغت بمعنی مشهور آمده است.)) نه آوردن آن عبارت پیچیده و نامفهوم

گذشته از اینها از نظر دستور زبان فارسی و قواعد فقه در این جملات چند اشتباه قابل توجه موجود است.

۱- ((چنانچه)) بجای ((چنانکه)) استعمال شده و این خود بکی از اغلاظ فاحش دستوریست.

۲- صوم - حج - زکوة و عید قربان و عید فطر که شش امر جدا گانه هستند بکی از فروع محسوب شده است گویا مولف میخواسته بگوید ((هر کدام یکی از فروع است))

۳- ((آیا خود عید قربان)) و ((عید فطر)) از فروع هستند با اینکه برگزاری نماز عیدین و مراسم آن از فروع محسوب میشوند؟

۴- آیه ۷۲ از سوره مبارکه توبه چنین است.

((المومنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يامرون بالمعروف وينهون على المفسر ويهيمون الصلوة ويتوتون الزكوة ويطهرون الله ورسوله أولئك سير حمهم الله، ان الله عزيز حكيم)) یعنی ((مردان و زنان با ایمان کسانی هستند که دوست و کمک بکدیگر باشند.

این دسته از مردم به نیکی امر میکنند و از منکر بازمیدارند و نماز را بجا میآورند و زکوة میدهند و خداوند و فرستاده او را اطاعت میکنند - آنها مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرند . بدروستی که خداوند غالب و حکیم است .))

در این آیات حضرت باری تعالیٰ مردان و زنان مومن را تعریف کرده صفات آنها را میشمارد و سرانجام درازای کارهای خوب که انجام می‌دهند بآنها مزده میدهد که مورد رحمت خدا قرار می‌گیرند . معلوم نیست در کجای این آیات نماز و حج و زکوة ((امر بمعروف)) خوانده شده است مولف گویا نمیداند کسانیکه آیات قرآن را تحریف کنند و

وبگویند از جانب خداوند نازل شده است برای آنها در روز جزا عذاب در دنا کی ذخیره شده است.

اصولاً کسیکه اطلاع از مبانی فقیهی ندارد باید وارد در بعضی بشود که خروج از آن برای وی دشوار باشد و ناچار فرآن را به رای خود تفسیر کند، غافل از آنکه مشمول مفهوم حدیث معروف ((من فسر الفرقان برأیه فليتبوء مقعده من النار)) واقع خواهد شد.

در صفحه ۲۸۰ ذیل ((امس)) چنین ضبط است : ((عربفتح اول و سکون میم. آخر دیروز - دیروز .))

خود غریبی در جهان چون شمس نیست

شمس جان باقیست او را امس نیست

در اینجا ضبط کلمه اشتباه است. زیرا کلمه ((امس)) بمعنی دیروز در زبان عربی از کلماتی است که مبنی بر کسر می باشد، و مولف میباشد قید می کرد که در زبان فارسی هنگام استعمال کلمات عربی ممکن است تغیراتی در آنها رخداد و در ضبط کلمات تصرف شود بخصوص در ضرورت شعری کلمه «امس» نیز از همین قبیل است.

گذشته ازین معلوم نیست معنی «آخر دیروز» از کجا نقل شده است در کتب لغت چنین معنایی مشاهده نشده است و قید همان کلمه دیروز کلفت بنظر میرسید.

و در همان صفحه ذیل «امساک» چنین مینویسد «عربکسر اول بند کردن باز ایستادن -» از سیاق و ترتیب نوشتن معانی کلمه واضح است که مولف از فرهنگ «منتهی الارب» استفاده نموده است. اما معلوم نیست چرا معنی اول را که «چنگ زدن» است نیاورده است. در فرهنگ مذکور چنین ضبط شده است.

« امساك چنگ زدن . يقال امساك بالشي اذا تهسك به و بند کردن و باز ایستادن و خاموش شدن ». گذشته از این در ایات مورد استناد که چنین است.

ای با امساك کر انفاق به مال حق را جز بمرد حق مده آن چنان آمد که آن شه گفته بود جمله خوهای او ز امساك وجود

کلمه امساك با هيچيک از معانی نوشته شده تناسب ندارد بلکه امساك بمعنی بخل در مقابل انفاق وجود آمده است . حق اين بود که مولف بجای نقل آنمه معانی از کتب لفت قدری ييشتر «موشکافی ! وغور ! و بررسی ! و استقصا !» ميگردد و معنی ناسب کلمه رادر ابيات مياورد.

در صفحه ۲۸۵ زيل «اهي» چنین ضبط شده است «ع . ق . بضم اول و تشديد ميم آنكه برا اصل خلقت خود بudo كتابت و حساب نيا موخته باشد و گودن و گول و قليل الكلام را هم گويند . آنكه باستاد نرفته باشد - اين لفظ درحقیقت منسوب است بام که بمعنی مادر باشد يعني آنكسيکه پدرش در ايام طفلي او بميرد و از تريت پدر محروم بوده و در حجر مادر يا داييه پرورش يابد ، از اين جهت علم نوشتن و خواندن اور احصال نشود و مجازا يعني هر آنكسي که نوشتن و خواندن ندانند اگرچه پيش پدر جوان شده باشد و لفظ امي لقب پيغمبر ما من از آنست که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود - اين کلمه ماخوذ است از آيه شريفه الدين يتبعون الرسول النبوي الاهي الخ کسانیکه پيروی می کنند پيغمبر نا نويسارا . وباز در همان سوره ((فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلاماته . بس بگرويد بخدا و رسول او که پيغمبری امي است در مثنوی نيز مقصود ازين کلمه پيغمبر آخر الزمانست »

بطوريکه قبل ياد آور شديم هر گاه مولف بخواهد جمله از خود بنويسد بی آنكه عبارت ديگران را نقل کند دچار اشتباهات ولغز شهای نابخششودنی ميگردد که از مختصات خود اوست

مثلًا در جملات بالا «از تريت پدر محروم بوده و در حجر مادر ياد اييه پرورش يابد . . . آوردن « و او » بعد از فعل وصفی « بوده » نادرست است .

و همچنین جمله «اگرچه پيش پدر جوان شده باشد» نا مفهوم است و گويا مقصود مولف اين بوده که « بزرک شده باشد - يا پرورش يافته باشد » و مانند اينها .

و در نقل شعر مولانا که اصل آن در ييشتر کتب مثنوی چنین است «پيش حرف امي اش عار بود» نيز مرتكب اشتباه شده و آنرا بدین صورت

غایط ضبط کرده است «پیش حرف امی اش عاربود . » این مصراج که بدین صورت آورده شد . از نظر وزن شعر هم ناقص می باشد . (۱) گذشته از این توضیحات مؤلف نمیداند لقب چیست لقب آنست که (دلالت بر مدح و یا ذم نماید مانند صلاح الدین و عدوالمله) بنابرین لفظ امی چون شامل مدح و ذم نمیشود نمیتواند ((لقب)) کسی باشد

۱ - حال بتفسیر کلمه امی و مقایسه آن با معانی عجیبی که مؤلف ذکر کرده است پرداخته میشود .

ابوالفتح رازی در صفحه ۲۱۹ جلد اول چاپ سوم در تفسیر کلمه امیون چنین آورده است :

«و کسی را امی گویند که چیزی نتوانندنوشت . . . اهل علم خلاف کرده‌اند در آنکه چرا آنانرا که کتابت نتویسند و چیزی ندانند خوانند امی خوانند . بعضی گفتند منسوبت باامت یعنی جماعت عامه که قرائت و کتابت ندانند و بعضی دیگر گفتند منسوبت باامت که خلقت باشد . . . یعنی بر اصل خلقت مانده‌اند و چیزی نیاموخته‌اندو ((تا)) برای ((یا)) نسبت بیفکنده‌اند چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند بصری و کوفی یا فرق باشد میان یا نسبت و یا اضافه و بعضی دیگر گفتند منسوبت باام که مادر باشد . مادری اند یعنی بر اصل ولادت مادر مانده‌اند و چیزی نیاموخته‌اند . . .»

بابدن چنین تفسیر روشن و مهمی که خود مؤلف هم در فهرست مآخذ از آن نام برده معلوم نیست چرا انویسنه بجای نقل از این تفسیر معانی نامناسب و موهم را در برابر کلمه امی آورده است البته دلیل آن واضح است زیرا ابوالفتح تفسیر را ذیل امیون که در سوره بقره است بیان کرده و همانطور که در تفسیر ترکیب «اصحاب شمال» متذکر شدیم . مؤلف بعلت عدم آشنایی به استفاده از اینگونه کتب نتوانسته است بدان دست یابد

و همانطور که بارها متذکر شده‌ایم اصولاً برای نوشتن فرهنگ بخصوص بایستی معانی و تفسیرها ییکه مراد شاعر است انتخاب گردد . متاسفانه مؤلف برای پر کردن کتاب و تهیه چند «مجلد ضخم!» هر غث و سمینی را که در کتب لغت یافته بی آنکه تناسبی با شاهد مثال داشته باشد نقل کرده است . و این روش غلط بجا بای کشیده شده که مؤلف با اینکه خود تصریح کرده است که کلمه امی «لقب پیغمبر ما ص» است با از روی جهل و یا بعلت «ابتکردن» کامل کتاب در نهایت بی ادبی و گستاخی کلمات زننده وزشت

ذر صفحه ۲۰۸ مولف پس از ذکر اصحاب‌الشمال

اصحاب‌صدر - اصحاب‌فیل - اصحاب‌کهف - اصحاب‌گورستان -
 اصحاب‌مانده و اصحاب‌معنی - را مینویسد بی آنکه توضیحات لازم را
 ادا نماید، و اغلب بشرح اعلام مشتوفی مراجعت داده است
 معذلك معلوم نیست بچه علت اسمی از «اصحاب‌ضروان» که در اشعار
 مولانا آمده بیان نیاورده است

در صفحه ۲۹۱ - در ضمن تفسیر «اندادان» - چنین ضبط شده است
 «عر+فا.م» آنکه من را میداند - کنایه از عارف ربانی که میداند حقیقت
 واقع وجودش جز انانیت ازلی چیز دیگری نیست و این وجود ظاهربی ظل
 و سایه از آن حقیقت است «

«رب بر مر بوب کی لرزان بود
 کی اندادان بند چشم و جان بود»
 در اینجا مؤلف حرکات للمه را که از نظر قرائت بسیار لازم است
 ذکر نکرده و خواننده ممکن است آنرا به صور مختلف قرائت کند و علاوه
 بر این برای آرایش عبارات به لفاظی مانند «ظل و سایه» که هر دو
 مترادفند و ذکر یکی از آنها کافی بود پرداخته است.

در صفحه ۲۹۹ - ذیل «اندر عدم خیمه زدن چنین آمده است «فا.م» -

در عالم بی نشانی خیمه بر افراد شتن - فانی شدن .. «
 مؤلف باز کر علامت اختصاری «فا.م» از چندین نکته غفلت‌ورزیده است
 ۱ - ترکیب مزبور دارای دو لغت عربی (عدم و خیمه نیز هست ،
 چگونه مؤلف باور دهن علامت «فا» اکتفا کرده است ؟
 ۲ - نوع ترکیب را نشان نداده و مهمتر از این کتابه را با مجاذ

«کودن و گول» را نیرد ببال دیگر معانی نقل کرده و به عکس العمل قرائت چنین
 الفاظ نامناسبی در خواننده توجیهی نکرده است و چنین اشتباہی برای نویسنده
 ای که خود را استاد در زبان و ادب میداند قابل گذشت نیست زیرا چنین جسارتی
 بمقام حضرت ختمی مرتبت که گذشته از مقام نبوت در نظر هم بزرگان جهان سرآمد
 فیلسوفان و حکماء و قانونگذاران بشمار می‌رود، از طرف شخصی که در دانشگاه
 کشور مسلمانی تدریس می‌کند کمتر از کفر و زندقه نمی‌باشد و چون دفاع
 از مقام شامخ نبوت وظیفه علماء و مراجع تقلید است از امثاله کلام خودداری می‌شود

اشتباه کرده و علامت اختصاری «م» را که همان مجاز است مانند یشتر موارد بغلط بکار برده است.

در صفحه ۳۰۰ ذیل اندک مایگی چنین آمده است. ((فا. بی قدر و بی سامان و بنیاد - چه مایه در فارسی بمعنی مقدار و دستگاه و سامان و بنیاد آمده است ..))

در اینجا ((اندک مایگی .)) که حاصل مصدر است صفت معنی شده مؤلف این اشتباه رادر چند جای دیگر نیز مرتكب کردیده است - صحیح آن بیقدر و بیسامان بودن است نه ((بی قدر و بی سامان .)) . گذشته از این مؤلف بی آنکه معانی منقول از کتب لغت را با این شعر مورد استناد بسنجد (تو خر احمد ز اندک ما یکی بر زمین ماندی ز کوته پا یکی) درک نکرده است که در اینجا اندک مایگی با معانی آورده شده تناسب ندارد بلکه معنی بیسوادی و نادانی از آن مستفاد میشود. در صفحه ۳۰۳ ذیل - (استان) چنین مینویسد (عر. انسان - نوع بشر .) و سپس با این شعر استناد میکند.

جنتان و استان و اهل کار گویکی آیت از این آسان بیار گذشته از اینکه مؤلف حرکات کلمه را بیان نکرده و این عدم ضبط ممکن است خواننده را بمقاهیم دیگری مثل بروزن (دبستان) بکشاند در مقابل کلمه علامت (عر) که مقصود همان عربی میباشد نوشته است. در صورتیکه ضمیر فارسی (نان) نمیتواند جزء کلمه باشد . بدیهی است کلمه (انس) عربی است اما هنگامیکه ضمیر (نان) در آخران در باید از صورت عربی بود نخارج میشود مؤلف (استان) را یک لغت تصور کرده و آنرا (انسان) و (نوع بشر) ضبط کرده است درحالیکه در شعر مولانا منظور بیان ((انس)) است و آوردن ضمیر تان جزء کلمه بیمورد و بر خلاف رویه فرهنگ نویسان است.

اگر مؤلف به روش فرهنگ نویسان واقف بود جای آنرا قبل از کلمه (انس بن مالک،) ذکر نمیکرد گرچه آقای دکتر یزدگری فقط (استان) را در غلط‌نامه تصحیح کرده است ولی دیگر نمیتوانست جای آنرا تغییر دهد. بدیهی است با توجه باین لغتش بزرگ (جنتان) نیز بزعم مؤلف یک

کلمه آنهم عربی خواهد بود و در قسمت ((ج)) همین اشتباه را مرتکب خواهد شد.

در صفحه ۳۰۸ هفوف «انگشت‌تری» را در ((انگشت‌تری سلیمان)) چنین ضبط کرده است. (انگشت‌تر سلیمان). گو یا نمیداند که صحیح کلمه انگشت‌تری است.

در صفحه ۳۰۹ حرکات کلمه (انگلیون) ذکر نشده است، بخصوص که این کلمه ریشه خارجی دارد ضبط آن ضروری است. معمولاً فرهنگ نویسان در این گونه موارد ضبط کلمه را درست مینویسند که خواننده آنرا بچند شکل نخواهد

در همان صفحه ذیل «انگشت زدن» چنین آورده است.

((انگشت‌هارا از خوشحالی بر هم زدن))

در صورتیکه این معنی کافی نیست و اگر مؤلف بفرهنگ آندراج که آنرا در ردیف مآخذ کتاب ذکر کرده مراجعه میکرد معنی کافی و صحیح آنرا چنین میبایست.

((از فرط خوشحالی انگشت را بر انگشت دیگر چنان زدن که صدائی از آن پیدا شود.))

در صفحه ۳۱۷ - در تفسیر کلمه ((اوستاخ)) چنین ضبط است.

((گستاخ - دلیر - بی‌ادب - جسور))

روی صحر اهست هوار و فراغ هر قدم دامیست کم ز آن اوستاخ با وجودیکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات مشکل مثنوی تهیه شده. در اینجا مؤلف اچهار معنی برای اوستاخ ذکر میکند اما مانند همیشه نمینویسد که کدامیک از معانی مناسب مقام بست مورد استناد است در حالیکه این امر یکی از اهم موارد است:

علاوه چون ممکنست خواننده کلمه را با (فتح و یا کسر و ضم اول و دوم) بخواند بنا بر این ذکر حرکات حروف در اوستاخ نیز لازم میباشد.

شاید خوداری از ذکر ضبط کلامات و نوع ترکیب و انتخاب معانی مناسب مقام روشن جدید فرهنگ نویسی است که مورد نظر مؤلف است !!

در صفحه ۳۱۸ - ذیل «اوقيه» ضبط کلمه چنین است (بضم اول

خودداری نمیکند:

در صفحه ۳۳۳ - ذیل ایشارچنین آمده است . ((عر . عطا دادن - بخشیدن - حظ دیگری را بر حظ خود اختیار کردن . افزودن و بر گزیدن...)) در اینجا مولف بنج فقره معانی مختلف برای ایشاره باد داشت کرده است و برای خواننده روشن نیست کدامیک را باید انتخاب کند . درحالیکه در این گونه موافق باید معنی بخصوصی را انتخاب کرد که شعر مورد استشاد شامل آن میشود .

گذشته از آنها معلوم نیست مولف ((افزودن)) را از کجا نقل کرده است . زیرا در اکثر فرهنگ های معتبر این معنی برای ایشاره ضبط نشده است . اگر مولف بفرهنگ متنه الاب مراجعه میکرد . هبارت ((آثره ایشاره)) مشاهده میگردید که معنای آن چنین است (بر گزید او را و کرامت کرد او را) و نیز (غرض دیگران را بر غرض خوبش مقدم داشتن) نه حظ دیگری را بر حظ خود اختیار کردن .

صفحه ۳۳۴ ایفاء ((عربکسر اول و اگذار کردن - و اگذار کردن حق کسی تمامه - بسر آوردن، پیایان بردن - و فاکردن)) ای فقیر انرا عشیره والدین در خراج و جرج و در ایفاء دین در این شعر معنی مناسب (تمام گزاردن حق کسی را) میباشد که صاحب متنه الاب نوشته است .

مولف از ذکر معنی مناسب غفلت ورزیده و بعای آن ((بسر آوردن)) را ذکر کرده که در هیچ فرهنگ ضبط نشده است .

صفحه ۳۳۵ ذیل ایقاظ ((عر . بیداران - هوشیاران . . .)) مولف در اغلب موارد هرگاه در مثنوی کلمه بطور جم استعمال شده مفرد انرا ذکر میکند مانند او ساخت که مفردش و سخ میشود لیکن در اینجا از ذکر مفرد ایقاظ که یقظ بفتح اول و کسر دوم است خود داری کرده است . پیداست که مولف آشنا بسبک فرهنگ نویسی نمیباشد . زیرا کلمات را بدلخواه خود مفرد و یا جمع بکار میبرد . گذشته از این لازم بود حرکت اول را که بفتح است ذکر میکرد که با صورت دیگر کلمه که با کسر همز و مصدر باب افعال است اشتباه نشود .

در صفحه ۳۳۷ ذیل ((ایمان تازه کردن)) مینویسد (عر فا. م بکسر اول از نو مسلمان شدن . کلمه اشهد ان لا اله الا الله را بر زبان راندند) تازه کن ایمان نه از گفت زبان ای هوا را تازه کرده در نهان تا هوا تازه است ایمان تازه نیست کاین هو اجز قفل آن در واژه نیست مؤلف مانند صفحات قبل با گذاشت علامت اختصاری ((عر + فا. م)) بگمان خود ترکیب عبارت را توضیح داده است . علامت ((م)) بجای معجاز استعمال شده و معلوم نیست در کجای این عبارت که کنایه است . معجاز بکار رفته است . اصولاً برای مؤلف که فعلاً استاد دانشگاه است نمیداند که ممکن است یک کلمه بصورت معجاز در آبد ولی امکان ندارد یک عبارت معجازاً بکار رود .

گذشته از اینکه در دو بیت مورد استشهاد کلمه ((هوا)) که در مصروع دوم و مصراعهای سوم و چهارم آمده و به معنی ((هوی و هوس)) است باستی با الف مقصوده نوشته شود و مولف ابداً توجهی بدان نکرده است، اساساً ((تازه کن ایمان)) در مصروع اول، معنای تغییر مذهب و تجدد آنرا ندارد بلکه مراد مولوی اینست که باید از ته دل ایمان داشته با زبان، بنا بر این بکار بردن . ((از نو مسلمان شدن)) از طرف مؤلف در مقابل ((ایمان تازه کردن .)) بکلی بیمورد و اشتباه محض است .

ثانیاً بکار بردن **کلمه** قبل از ((اشهد ان لا اله الا الله)) نیز لغزش بزرگی است زیرا همانطور که قبل از توضیح داده شد مولف محترم در چند جای کتاب ((حرف - کلمه - عبارت)) را با بکدیگر اشتباه کرده و یکی را بجای دیگری استعمال نموده است گویا وی شنیده است که میگویند ((فلانکس اشهد خود را گفت)) با اینکه کلمه ((شهادتین)) بر زبان راند ولی نمیداند که مورد مزبور در اینجا صدق نمیکند زیرا عبارت ((اشهد ان لا اله الا الله)) را چگونه میتوان کلمه دانست و آنرا با کلمه ((شهادت)) با ((اشده)) اشتباه کرده است .

وala اگر کسی کمترین توجه بموضوع بنماید و اندکی دقت کند بخوبی در خواهد یافت که « اشهد ان لا اله الا الله ». کلمه نیست بلکه جمله است .

ثالثاً کسی که این عبارت را بر زبان جاری کند بمعذهب اسلام گرویده است و این در موقعی است که مثلاً شخصی بخواهد کیش خود را از زردشتی

بناسلام تغیر دهد و مسلمان شود . در این صورت باید «شهادتین» بر زبان زاند یعنی عبارت «اشهدا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» را بگوید .
 زابعاً - همانطور که قبل اکتفته شد نوشتند کلمه «الله» بصورت «اله» غلط است و باید بصورت «الله» نوشته شود . زیرا در غیر این صورت کلمه «الاه» خوانده میشود نه «الله» .

مؤلف در این عبارت مختصر که در ذیل کلمه مورد تفسیر آورده چند اشتباه بزرگ کرده است :

- ۱ - استعمال کردن «مجاز» بجای کنایه .
- ۲ - آوردن «از نو مسلمان شدن» بجای از صمیم قلب مسلمان شدن .
- ۳ - بکار بردن کلمه بجای جمله .
- ۴ - نوشتند کلمه «الله» بصورت «اله - الاه» .
- ۵ - خراب کردن اشعار مولانا و نوشتند «هوا» بجای «هوى» بدیهی است چون هوا و هوی (به معنی هوس و شهوت) دو کلمه جدا گانه میباشد استعمال یکی بجای دیگری از جمله اغلات دستوریست .

در خاتمه تذکر میدهد که بقرار اطلاع مؤلف جلد دوم این فرهنگ را نیز منتشر کرده ولی هنوز بدست نگارنده نرسیده است و چون فرصت حاصل نشد که یکایک لغات این مجلد مورد انتقاد قرار گیرد نظریات و انتقادات خود را درباره این کتاب و تأثیفات دیگر مولف با آینده موکول مینماید.

گذشته از این ناچارم با این نکته اعتراف کنم که اگر میخواستم کلیه اغلاط «فرهنگ لغات و تعبیرات مشنوی» تأليف آقای صادق گوهرین دانشیار دانشکده ادبیات را :

- ۱ - از نظر ضبط کلمات و عبارات .
- ۲ - « آوردن معانی نارسا و غیروارد .
- ۳ - « اشتباهات دستور زبان فارسی و صرف و نحو .
- ۴ - « نقل نادرست آیات قرآن مجید و احادیث نبوی .
- ۵ - « نکات مذهبی و فقهی .
- ۶ - « تطبیق بالاصول معانی و بیان .
- ۷ - « نقل عبارات دیگران بعنوان عبارات خود .
- ۸ - « بیان نکردن نوع ترکیب کلمه‌ها .
- ۹ - « اشتباه کردن استعارات با معانی مجازی و کنایات .
- ۱۰ - « استعمال لغات و اصطلاحات عرفانی بغلط .
- ۱۱ - « تفسیر آیات قرآن از پیش خود و نفهمیدن معانی آنها .
- ۱۲ - « ادعای پوچ و بیجا در مورد ارائه کتاب با ساید دانشگاه و وانمودن اینکه آنان در تهیه و تنظیم این کتاب راهنمای او بوده اند .
- ۱۳ - از نظر عدم توانایی مراجعه بکتابهای عربی نام بردن یکصد واندی مجلد بعنوان مأخذ بدروغ

۱۴ - از نظر ندانستن دیشه لغات عربی بخصوص افعال غیر سالم (مهوز- مضاعف- معتل) و عدم توانایی مؤلف در جستجوی معانی آنها از فرهنگها مورد انتقاد قرار دهم کتابی بمراتب قطور تر و با بقول مؤلف (ضخم تر) از کتاب مورد انتقاد میشد . از اینجهت با عرض پوزش باید اقرار کنم که بیش از یک نیم کتاب دست نخورده مانده است .

همچنین از جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی ریاست محترم داشکده ادبیات و جناب آقای علی اصغر حکمت و جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که در این کتاب بعنوان راهنمای معرفی شده‌اند . استدعا دارم پس از خواندن این رساله کمیسیونی مركب از اشخاص مطلع و یغرض تشکیل دهنده و کتابهایی را که از طرف آقای گوهرین و امثال او بچاپ رسیده مورد رسیدگی قرار دهند تا در صورتیکه چاپ این قبیل کتب مانند کتاب حاضر را توهین بساحت رفیع دانشگاه و عالم علم و ادب تشخیص دهند ، در آتیه قبل از صدور اجازه رسمی از نشر چنین کتبی که حاصل آنها نیز مقام دانشگاه است جلوگیری بعمل آورند . ضمناً اضافه می‌کند که نگارنده پس از خواندن این تالیف ضخمی از عقیده خود درباره سفر مؤلف با بگلستان عدول کردم زیرا با چنین نبوغی که وی در عرفان و تصوف دارد بهتر است بکشور مزبور اعزام شوند و ان قوم را که سالهای است در عالم مادی غوطه و راست با همراهان ازدواج تزکیه نفس رهبری فرمایند تامگیر تعدیلی در تمدن جهانی بوجود آید .

چون این رساله برای انتقاد از کتاب ((فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی))
تسبیه و تدوین شده بی مناسبت نخواهد بود که برای حسن ختم حکایت ((افتادن
شغال در خم رنگ)) را از جلد سوم مثنوی مولانا جلال الدین برای عذر
خواهی از هرزگی و گستاخی کسانی که قدر بزرگان و دانشمندان را نمیدانند
نقل نمایم .

اندر آن خم کرد یک ساعت در نگ
که منم طاؤس علیین شده
ز آفتاب آن رنگها بر تافته
خویشن را بر شغالان عرضه کرد
که ترا در سر نشاطی ملت ویست
این تکبر از کجا آورده ای
شید کردنی تا شدی از خوشدلان
تا زلاف این خلق را حسرت دهی
پس ز شید آورده ای بی شر میبی
باز بی شرمی پناه هر دغاست
که خوشیم و از درون بس ناخوشنده
هر سیه رویان دین را خود جهیز

ان شغالک رفت اندر خم رنگ
بس بر آمد بوستش رنگین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته
دید خود را سرخ و سبز و بوروزرد
جمله گفتند ای شغالک حال چیست
از نشاط از ما کرده کرده ای
یک شغالی پیش او شد کای فلان
شید کردنی نما بمنبر بسر جهی
بس بکوشیدی ندیدی گرمنی
صدق و گرمی خود شعار اولیاست
کالتفات خلق سوی خود کشند
نیست الاحیله و هکرو ستیز

نقل از دفتر سوم مثنوی

چاپ کلامه خاور